

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تفسير سورة فتح از تفسير نمونه

(سورة الفتح - سورة ٤٨ - تعداد آيات ٢٩)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (١) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٢) وَيُضْرِكَ اللَّهُ نُصْرًا عَزِيزًا (٣) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (٤) لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (٥) وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (٦) وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (٧) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (٨) لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (٩) إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (١٠) سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسِّنَةِ مَالَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (١١) بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ  
 أَبَدًا وَزَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنِّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا (١٢) وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ  
 وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا (١٣) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ  
 وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (١٤) سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ  
 لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ  
 فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا (١٥) قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ  
 سُدُّ عَوْنٍ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا  
 حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٦) لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى  
 الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا  
 الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا (١٧) لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ  
 الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا (١٨) وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا  
 وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (١٩) وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ  
 أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٢٠) وَأُخْرَى لَمْ  
 تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (٢١) وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (٢٢) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ  
 لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (٢٣) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ  
 أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (٢٤) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَالْهَدَىٰ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَصِيَّبُكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّدْخُلِ اللَّهِ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (٢٥) إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحُمِيَّةَ حُمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (٢٦) لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ السُّجْدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَهُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (٢٧) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا (٢٨) مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (٢٩)

آیه و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

انا فتحنا لك فتحا مبينا ١

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایگر

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم!

تفسیر:

فتح المبین!

در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر صلی الله علیه و آله محبوبتر از تمام جهان بود، می فرماید: ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم انا فتحنا لک فتحا مبینا.

پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود.

در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از صلح حدیبیه نصیب مسلمانان شد.

جمعی نیز آن را اشاره به مسأله فتح مکه دانسته اند.

در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به فتح خیبر می دانند.

و بعضی اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطق و برتری دلائل و معجزات آشکار دانسته اند.

و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند.

ولی قرائن فراوانی در دست است که مسأله صلح حدیبیه را ترجیح می دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشردهای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شائن نزول آن است.

داستان صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت ماه ذی القعدة پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند.

این جمعیت که در حدود یک هزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی با خود بر نداشتند.

هنگامی که پیامبر به عسفان در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید حدیبیه روستائی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده، به این نام نامیده می شد، حضرت فرمود همینجا توقف کنید، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت.

در اینجا سفرائی میان قریش و پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آمد کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام عروه ابن مسعود ثقفی که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است، ضمنا عروه در این ملاقات منظره وضوء گرفتن پیامبر صلی الله علیه و

آله را که اصحاب اجازه نمی دادند قطره‌ای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد، و هنگام بازگشت به قریش گفت: من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته‌ام، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد صلی الله علیه و آله در میان یارانش ندیدم، و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد صلی الله علیه و آله بردارند اشتباه بزرگی است، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.

در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند، و من از آنها بیمناکم، بهتر این است که عثمان به این کار مبادرت ورزد، عثمان به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته‌اند، در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم به شدت عمل گرفت، و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام بیعت رضوان معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش سهیل ابن عمر را برای مصالحه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند، ولی تاءکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست.

بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم‌پوشند و سال آینده به مکه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دایره امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می‌شوند و همچنین ۱۰ سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی در آن گنجانیده شد.

این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه‌جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می‌داد. متن پیمان صلح از این قرار بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام دستور داد بنویس:

بسم الله الرحمن الرحيم : سهیل بن عمرو که نماینده مشرکان بود گفت: من با چنین جملهای آشنا نیستم، بنویس بسمک اللهم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بنویس: بسمک اللهم.

سپس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله با سهیل بن عمرو مصالحه کرده، سهیل گفت: ما اگر تو را رسول الله می‌دانستیم با تو جنگ نمی‌کردیم، تنها اسم خودت، و اسم پدرت را بنویس، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مانعی ندارد، بنویس: این چیزی است که محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را باز یابند.

علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه و لیش نزد محمد بیاید و مسلمان شود او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد بازگرداندن او لازم نیست!

همه آزادند هر کس می‌خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس می‌خواهد در پیمان قریش.

طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند.

از این گذشته محمد امسال باز می‌گردد و وارد مکه نمی‌شود اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می‌رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.

بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده، و کاتب عهدنامه علی بن ابی طالب بود. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بعضی موارد دیگر نیز نقل کرده از جمله این که: اسلام در مکه باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند.

این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند.

اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصا پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به مسلمانان تفهیم نمود که این استثنائی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است.

مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزی‌هایی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد.

پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه

یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت هنگام صلح حدیبیه و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمان شکنی مشرکان پاسخ دندان شکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند چرا که قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود. به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند.

۱. عملاً به فریب خوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.

۲. قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند مطلبی که دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود.

۳. بعد از صلح حدیبیه مسلمانان براحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملاً با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.

۴- بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده، و آوازه صلح طلبی پیامبر صلی الله علیه و آله اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند به تجدید نظر وادار کرد، و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد.

۵. صلح حدیبیه راه را برای گشودن خیبر و برچیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت.

۶. اصولاً وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهار صد نفری پیامبر صلی الله علیه و آله که هیچ سلاح مهم جنگی با

خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.

۷- بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و آله نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت، و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد، و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می گشودند. اکنون به تفسیر آیات باز می گردیم.

از آنچه گفته شد به خوبی می توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود، و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان فتح مبین یاد کند.

از این گذشته قرائن متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می کند.

۱. جمله فتحنا به صورت فعل ماضی است نشان می دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود.

۲. زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤمنان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می کند مؤید دیگری بر این معنی است.

آیه ۲۷ این سوره که تاءکید بر رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید: مسلما در آینده وارد مسجد الحرام در نهایت امنیت خواهید شد، و به انجام مناسک عمره می پردازید شاهد گویائی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است.

۳. در روایات متعددی صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است از جمله:

در تفسیر جوامع الجوامع آمده است: هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت و سوره فتح نازل شد یکی از اصحاب عرض کرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البيت و صد هدینا: این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بشئ الکلام هذا، بل هو اعظم الفتح، قد رضی المشركون ان يدفعوكم عن بلادهم بالراع، و يستلوكم القضيء، و رغبوا اليكم في الامان و قد راءوا منكم ما کرهوا! بد سخنی گفتم، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون برخورد خشونت آمیز شما را از سرزمین خود دور کنند، و به شما پیشنهاد صلح دهند، و با آنها نراحتی که قبلا دیده اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند.

سپس پیامبر ناراحتیهائی که در بدر و احزاب تحمل کردند به آنها یادآور شد مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند.

زهري که از رجال معروف تابعین است می گوید: فتحی عظیمتر از صلح حدیبیه صورت نگرفت، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت.

در این احادیث به گوشه هایی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید اشاره شده است.

تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضا علیهم السلام آمده است که: انا فتحنا بعد از فتح مکه نازل گشت.

ولی از آنجا که صلح حدیبیه مقدمه ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود. یا به تعبیر دیگر صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر در سال هفتم هجرت و فراتر از آن سبب فتح مکه، و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود. و به این ترتیب می توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می دهد.

### آیه و ترجمه

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۲  
وَيُنْصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَظِيمًا ۳

### ترجمه:

۲. غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت فرماید.

۳. و پیروزی شکستناپذیری نصیب تو کند.

تفسیر:

نتایج بزرگ فتح المبین

در این دو آیه قسمتی از نتایج پر برکت فتح مبین صلح حدیبیه که در آیه قبل آمده است تشریح شده می فرماید: هدف این بود که خداوند گناهان قبل و بعد تو را بیامزد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما .

و تو را به پیروزی شکستناپذیری برساند و ینصرک الله نصرا عزیزا .

و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت، تکمیل نعمت، هدایت، و نصرت.

نکته ها:

۱. پاسخ به چند سؤال مهم

در اینجا سؤال زیادی مطرح شده و مفسران از قدیمترین ایام تاکنون به پاسخ این سؤال پرداخته اند.

مخصوصا سه سؤال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت مغفرت گناهان گذشته و آینده مطرح است.

۱. با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست؟

۲. به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان فتح حدیبیه و آموزش گناهان مطرح است.



۳. اگر منظور از جمله ما تاخر گناهان آینده است، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست؟ و هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداخته‌اند، اما برای پی بردن به جامعترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه:

مهم این است که ما رابطه فتح حدیبیه را با مسأله آموزش گناه پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤالات سهگانه فوق در آن نهفته است.

با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود و قد بر می افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها می سازند، و دروغها میپردازند، گناهان مختلف برای او می شمردند و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟

اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می شود، و تمام نگفتیم ها به افسوس و ندامت مبدل می گردد و جای خود را به ندانستیم ها می دهد!

مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب، آشفروز، بی اعتنا به سنتهای راستین غیر قابل تفاهم، و مانند آن می شمردند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان میپندارند یک آئین پیشرو و الهی است و آیات قرآن ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او عشق می ورزند، او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان الله دعوت می کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است.

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله نمود میتوان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنانکه در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی علیه السلام می خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: و لهم علی ذنب فاخاف ان يقتلون: فرعونیان بر من گناهی دارند که میترسم به جرم آن گناه مرا بکشند در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.

به تعبیر دیگر ذنب در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزیهای بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسوده‌های را که سر پناه فعلی ما است، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه

کنیم، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهنیات نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مسأله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملاً روشن است، رابطهای که از لام لیغفر لک الله استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است.

اما آنها که به این نکته توجه نکرده اند در اینجا مقام عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برده اند و برای او نعوذ بالله گناهای قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند. از جمله گفته اند: مراد گناهان است!

و بعضی گفته اند: منظور گناهانی است که مردم درباره پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت! در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل! و یا آن را به معنی ترک اولی گرفته اند.

و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده اند که اگر فرضاً گناهی در آینده یا گذشته مرتکب میشدی ما آنها را می بخشیدیم. اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می رود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله باید در همه چیز سرمشق باشد چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند.

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آمرزش گناه را از مسأله صلح حدیبیه قطع می کند.

بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤال را یکجا پاسخ می گوید، و ارتباط جمله های آیه را مشخص می سازد.

اینها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانهای است که خداوند در پرتو صلح حدیبیه به پیامبرش داد. اما اتمام نعمت پروردگار و هدایت به جاده صاف و مستقیم و نصرت شکست ناپذیر الهی بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به سرعت گسترش یافت قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمپاشیها را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و برای مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.

۲. منظور از ما تقدم و ما تاخر چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید: در سایه این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده، در اینکه منظور از متقدم و متاخر چیست؟ بین مفسران گفتگو است.

بعضی ما تقدم را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته اند و ما تاخر را اشاره به گناهان امت.

بعضی دیگر ما تقدم را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و ما تاخر را مربوط به بعد از نبوت می دانند. بعضی دیگر ما تقدم را به آنچه قبل از صلح حدیبیه بوده، و ما تاخر را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته اند. اما با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه، و مخصوصاً رابطه این آمرزش، با مسأله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد تمام نسبتهای ناروا و گناهانی است که به زعم خود در گذشته و آینده به پیغمبر اکرم نسبت می دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.

شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا علیهم السلام آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود: هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهای سنگینتر از رسول الله صلی الله علیه و آله نبود، زیرا آنها ۳۳۰ بت می پرستیدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک خدا کرده؟ چیز عجیبی است... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است.

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش بعد از صلح حدیبیه گشود خداوند فرمود ای محمد صلی الله علیه و آله ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آیندهای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آنروز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیآوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارک الله ای ابو الحسن نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۵۶.

### آیه و ترجمه

هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع إیمانهم ولله جنود السموات والارض وکان الله علیما حکیم ۴

### ترجمه:

۱۴- او کسی است که سکینه و آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

نزول سکینه بر دلهای مؤمنان

آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین صلح حدیبیه نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله

کرد، اما در آیه مورد بحث از موهبت عظیمی که بر همه مؤمنان مرحمت فرموده بحث می کند، می فرماید : او کسی است که سکینه و آرامش را بر دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم.

چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید در حالی که لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است ، و خداوند دانا و حکیم است و الله جنود السموات و الارض و کان الله علیما حکیم .

این سکینه چه بود؟

باز لازم است در اینجا به داستان صلح حدیبیه بر گردیم و خود را در فضای حدیبیه و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله خوابی دیده بود - روایاتی الهی و رحمانی - که با یارانش وارد مسجد الحرام می شوند، و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر می کردند تعبیر این خواب و رؤیای صالحه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو.

از سوی دیگر مسلمانان محرم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند، اما برخلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آنها نشد و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند، و از احرام بیرون آیند، کاری که برای آنها بسیار سخت و باورناکردنی بود، چرا که آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند.

از سوی سوم در مواد صلحنامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود، از جمله اینکه اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانوادهاش تحویل دهند، اما عکس آن لازم نیست!

از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلحنامه قریش حاضر نشدند کلمه رسول الله کنار نام محمد صلی الله علیه و آله باشد، و سهیل نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد، و حتی با نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم نیز موافقت نکرد، و اصرار داشت به جای آن بسمک اللهم نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود

واضح است این امور هر کدام به تنهایی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها، و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند: چه فتحی؟!

اینجا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دل‌های آنها باز گرداند، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد، بلکه به مصداق لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم بر قدرت ایمان آنها افزوده شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.

سکینه در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.

این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را بر طرف سازد، یا جنبه عملی ، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد، و البته به تناسب بحثهایی که گذشت و تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول

است، در حالی که در آیه ۲۴۸ سوره بقره در داستان طالوت و جالوت بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد. جمعی از مفسران برای سکینه معانی دیگری ذکر کرده اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می کند. جالب اینکه در بعضی از روایات سکینه به ایمان تفسیر شده و در بعضی دیگر به نسیم بهشتی که در شکل انسانی ظاهر می شود و به مؤمنان آرامش می بخشد.

اینها نیز تاییدی است بر آنچه گفته شده، چرا که سکینه زائیده ایمان است و همچون نسیم بهشتی آرامبخش. این نکته نیز قابل توجه است که در مورد سکینه تعبیر به انزال شده است، و چنانکه می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده، و چون از یک مقام عالی به مقام پائین است این تعبیر در آن بکار رفته است.

نکته ها:

#### ۱. آرامش بی نظیر!

اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مسأله آرامش نداشت کافی بود که انسان با تمام وجود از آن استقبال کند، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر.

بررسی حال مؤمنان، و افراد بی ایمان، روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر میبرند، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیر بهره مندند، و در سایه آن: هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند: و لا یخشون احدا الا الله احزاب - ۳۹.

هرگز ملامتها و سرزنش این و آن در اراده آهنیشان اثر نمی گذارد و لایخافون لومة لائم مائده - ۵۴. هرگز به خاطر آنچه از دست داده اند غمگین نمی شوند، و به آنچه دارند دلبستگی شدید ندارند، و این دو اصل سبب می شود که آرامش روحی آنها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم حدید - ۲۳. و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند، و اندوهی به خود راه نمی دهند، و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین آل عمران - ۱۳۹.

مؤمن در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائما بر سر خویش احساس می کند، و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.

در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصا به هنگام وزش طوفانهای حوادث کاملاً محسوس است.

#### ۲. سلسله مراتب ایمان

ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد، و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق، دارای درجات و سلسله مراتبی است، چرا که علم، درجات دارد، و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است، و حتی عشق و شور و محبت توأم با ایمان نیز متفاوت است.

آیه مورد بحث که می گوید: لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم نیز تاء کیدی بر این حقیقت است، و به همین دلیل یک فرد مؤمن هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائما به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام بر می دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: ان الایمان عشر درجات بمنزلہ السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة: ! ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از آن بالا می روند.!

و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده: نیکی، و صدق و یقین، و رضا، و وفا، و علم، و حلم، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤمن کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم، دو سهم، و بعضی سه سهم قرار داده، تا به هفت سهم می رسد. سپس امام علیه السلام افزود: آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند! و از اینجا روشن می شود آنچه از بعضی نقل کرده اند که ایمان کم و زیاد ندارد، بسیاری اساس است، زیرا نه با واقعیتهای علمی می سازد و نه با روایات اسلامی.

### ۳. دو وسیله مهم آرامش

در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از عوامل سکینه و آرامش مؤمنان است: نخست جمله **و لله جنود السموات والارض**: لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند سپس جمله **و کان الله علیما حکیم**ا خداوند علیم و حکیم است. اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است، و دومی به او می گوید: خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاریهای تو را می داند و هم از تلاشها و کوششها و اطاعت و بندگی تو با خبر است. و با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟.

### آیه و ترجمه

لیدخل المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و یکفر عنهم سیئاتهم و کان ذلک عند الله

فوزا عظیما ۵

و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و

لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا ۶

و لله جنود السموات والارض و کان الله عزیزا حکیم ۷

### ترجمه:

۵. هدف دیگر از این فتح مبین آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، و گناهان آنها را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی بزرگی است.

۶. و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند، حوادث سوئی که برای مؤمنان انتظار می کشند تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آنها را غضب کرده، و آنها را از رحمت خود دور ساخته، و جهنم را برای آنها آماده کرده، و چه بد سرانجامی است.

۷- لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است.

تفسیر:

نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند هنگامی که بشارت فتح مبین و اتمام نعمت و هدایت و نصرت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در آیات نخستین این سوره داده شد بعضی از مسلمانان که از حوادث حدیبیه دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: هنیئا لک یا رسول الله! لقد بین الله لک ماذا یفعل بک، فما ذا یفعل بنا؟ فزلت: لیدخل المؤمنین و المؤمنات: ... گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می دهد بیان کرده، بما چه خواهد داد؟ در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پادشاهی بزرگی فراهم شده. به هر حال، این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیه و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم، و نتایج پر بار آن سخن می گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.

نخست می فرماید: هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار. جاودانه در آن می مانند، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود خالدین فیها. علاوه بر این هدف این بوده سیئات اعمال آنها را ببوشاند و مورد عفوشان قرار دهد و یکفر عنهم سیئاتهم. و این نزد خدا پیروزی بزرگی است! و کان ذلک عند الله فوزا عظیما.

به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند. کلمه فوز که در قرآن مجید معمولا با توصیف عظیم ذکر شده، و گاهی نیز همراه با مبین و کبیر آمده، بنا به گفته راغب در مفردات به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است، و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی امیر مؤمنان علی علیه السلام آنگاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار عبد الرحمن بن ملجم شکافته شد صدا زد فزت و رب الکعبه: سوگند به خدای کعبه پیروز شدم و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد.!

آری گاهی امتحانات پروردگار آنچنان سخت و طاقتفرسا است که ایمانهای سست را از بیخ و بن بر می کند، و قلبها را واژگون می کند، تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره مندند مقاومت می کنند، و از پیامدهای آن در قیامت نیز بهره مند خواهند بود و این راستی فوز عظیمی است.

ولی در برابر این گروه، گروهی منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات.

همانها که به خدا گمان بد می برند الظانین بالله ظن السوء.

آری منافقان به هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنانکه در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم: بل ظننتم ان لن یقلب الرسول و المؤمنون الی اهلهم ابدًا.

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد صلی الله علیه و آله با این جمع کم، و نداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت، و ستاره اسلام به زودی افول می کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می دهد:

می گوید: حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود علیهم دائرة السوء.

دائرة در لغت به معنی حوادث و رویدادهائی است که برای انسان پیش می آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه سوء منظور حوادث نامطلوب است.

دیگر این که خداوند آنها را غضب کرده و غضب الله علیهم.

و نیز خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و لعنهم.

و بالاخره جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته، و چه بد سرانجامی است و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا.

جالب توجه این که در صحنه حدیبیه غالباً مردان مسلمان بودند، و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم، و این عذاب الیم، مشترک شمرده، این بخاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق، به اهداف خود نائل نمی شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحاً مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسانها است.

در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده، می گوید: جنود و لشکریان آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند عزیز و حکیم است و لله جنود السموات و الارض و کان الله عزیزاً حکیماً.

این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانائی بر این، هر گاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می شود، و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست.

قابل توجه اینکه به هنگام ذکر مؤمنان، خداوند توصیف به علم و حکمت شده که مناسب مقام رحمت است، ولی در مورد منافق و مشرکان توصیف به قدرت

و حکمت که مناسب مقام عذاب است.

منظور از جنود آسمان و زمین چیست؟



این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه ، زلزله ها، طوفانها سیلابها و امواج و نیروهای نامرئی دیگری که ما از آن آگاهی نداریم ، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.

نکته:

چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟

سوء ظن گاهی نسبت به خویشان است ، گاهی نسبت به دیگران ، و گاه نسبت به خدا، همانطور که حسن ظن نیز تقسیم سه گانه ای دارد.

اما سوء ظن نسبت به خویشان در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است ، و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سختگیر و موشکاف باشد، و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد. به همین دلیل علی علیه السلام در خطبه معروف همام در توصیف پرهیزکاران می فرماید: فهم لانفسهم متهمون ، و من اعمالهم مشفقون ، اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له ، فیقول : انا اعلم بنفسی من غیری ، و ربی اعلم بی منی بنفسی ، اللهم لاتؤاخذنی بما یقولون ، و اجعلنی افضل مما یظنون ، و اغفر لی ما لا یعلمون:

آنها خویشان را متهم می کنند، و از اعمال خود بی مناکند، هر گاه یکی از آنها ستوده شود از آنچه درباره او گفته شده ترسان می گردد، و می گوید: من از دیگران نسبت به خویشان آگاهترم ، و پروردگارم نسبت به اعمالم از من آگاه تر است ! خداوند! به آنچه آنها می گویند مرا مؤاخذه مکن ، و مرا از آنچه آنها فکر می کنند برتر قرار ده ، و آنچه را آنها نمی دانند بر من ببخش ! اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است ، مگر در مواقعی که فساد بر جامعه غلبه کند که در آنجا خوش باوری درست نیست . شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه ۱۲ سوره حجرات خواهد آمد .

و اما سوء ظن نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده های او، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او، بسیار زشت و زننده است ، و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است.

قرآن کراراً از سوء ظن افراد بی ایمان و یا ضعیف الایمان ، مخصوصاً به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفانهای آزمایش یاد می کند، که چگونه مؤمنان در این مواقع با حسن ظن تمام ، و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم میمانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می گشایند، همانطور که در داستان فتح حدیبیه نیز منافقان و همفکران آنها گمان بد بردند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله و یارانش به این سفر می روند و باز نمی گردند، گوئی وعده های الهی را به فراموشی سپردند، و یا نسبت به آن بد بین بودند.

مخصوصاً نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب هنگامی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد، و خداوند گمانهای سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: اذ جائوكم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا هنالك ابتلى المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شديداً : بخاطر بیاورید زمانی را که آنها لشکر احزاب از سمت بالا و پائین شهر شما وارد شدند و مدینه را محاصره کردند و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده ، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای بدی به خدا می بردید، در آنجا مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند احزاب آیه ۱۰ - ۱۱ . حتی در آیه ۱۵۴ آل عمران اینگونه گمانها را ظن الجاهلیة گمانهای دوران جاهلیت خوانده است.

به هر حال مسأله حسن ظن به خدا، و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه های مهم ایمان و از وسائل مؤثر نجات و سعادت است.

تا آنجا که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: لیس من عبد یظن بالله خیرا الا کان عند ظنه به! هیچ بندهای گمان نیک به خدا نمی برد مگر اینکه خداوند طبق گمانش با او رفتار می کند!

و در حدیث دیگری از امام علی ابن موسی الرضا علیهم السلام آمده است: احسن بالله الظن فان الله عز و جل یقول انا عند ظن عبدی المؤمن بی، ان خیر فحیر و ان شر فشر: گمان خود را به خداوند خوب کن، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: من نزد حسن ظن بنده مؤمنم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می کنم و اگر بد باشد به بدی!.

و بالاخره در حدیث دیگری از پیامبر آمده است: ان حسن الظن بالله عز و جل ثمن الجنة: حسن ظن به خدا بهای بهشت است.

چه بهائی از این سهلتر؟ و چه متاعی از آن پرارزشر؟.

### آیه و ترجمه

إنا أرسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا ۸

لتنو منوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکرة واءصیلا ۹

إنا الذین یبایعونک إنا یبایعون الله ید الله فوق ایدیدهم فمن نکث فإنا نکث علی نفسه و من اءوفی بما عاهد علیه الله

فسیق تیه اءجرا عظیما ۱۰

### ترجمه:

- ۸ ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.
  - ۹ تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید.
  - ۱۰ آنها که با تو بیعت می کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست، هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آنکس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.
- تفسیر:

تحکیم موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله و وظائف مردم در برابر او  
گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از نا آگاهان شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت، و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله نبود

حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر مورد تاءکید قرار گیرد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده می گوید: ما تو را گواه و بشارت دهنده، و بیم دهنده فرستادیم انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا .

این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهمترین مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله است، گواه بودن و بشیر و نذیر بودن، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امتها، چنانکه در آیه ۴۱ نساء آمده است: فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا: چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم، و تو را گواه بر این گواهان !.

و در آیه ۱۰۵ سوره توبه می فرماید: و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون: بگو عمل کنید، خدا و رسول او و مؤمنان امامان معصوم اعمال شما را می بینند!.

اصولا هر انسانی گواهان زیادی دارد.

قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست.

بعد از او فرشتگان مأمور ضبط اعمال آدمی هستند چنانکه در آیه ۲۱ سوره ق اشاره شده است: و جئت کل نفس معها سائق و شهید.

سپس اعضای پیکر آدمی و حتی پوست تن او گواهی می دهند: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم کانوا یعملون: روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند نور - ۲۴

و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء:

به پوستهای تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید؟، می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق درآورده، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم ! فصلت - ۲۱ .

زمین نیز جزء گواهان است، همانگونه که در سوره زلزال آمده: یومئذ تحدث اخبارها.

طبق بعضی از روایات زمان نیز در آن روز در صف گواهان است، در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم: ما من یوم یمر علی بنی آدم الا قال له ذلک الیوم انا یوم جدید و انا علیک شهید، فافعل فی خیرا، و اعمل فی خیرا اشهد لک به یوم القیامه، فانک لن ترانی بعد هذا ابدا: هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: من روز تازه ای هستم، و درباره تو گواهی می دهم، در من کار نیک کن، و عمل خیر بجا آور، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید !.

بدون شک گواهی خداوند به تنهایی کافی است، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است، و هم اثر تربیتی قویتری در انسانها دارد.

به هر حال قرآن مجید در این آیه سه مأموریت مهم پیامبر صلی الله علیه و آله را که مساءله شهادت و انذار است به عنوان سه وصف عمده بیان کرده است، تا مقدمه ای باشد برای وظائفی که در آیه بعد آمده.

در آیه بعد پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده که دو دستور درباره اطاعت

خداوند و تسبیح و نیایش او است، و سه دستور درباره اطاعت و دفاع و تعظیم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله است، می فرماید: هدف این است که ایمان به خداوند و رسولش بیاورید، و از او در برابر دشمنان دفاع نمائید، او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام تسبیح و تقدیس کنید لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا .

تعزروه از ماده تعزیر در اصل به معنی منع است، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است، به بعضی از مجازاتهایی که مانع از گناه می شود نیز تعزیر می گویند.

توقروه از ماده توقیر از ریشه وقر به معنی سنگینی است، بنابراین توقیر در اینجا به معنی تعظیم و بزرگداشت است.

مطابق این تفسیر ضمیرهایی که در تعزروه و توقروه آمده، به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باز می گردد، و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن، و تعظیم و بزرگداشت او است این تفسیر را شیخ طوسی در تبیان و طبری در مجمع البیان و بعضی دیگر برگزیده اند. اما جمعی از مفسران معتقدند که تمام ضمیرهای آیه به خداوند باز می گردد، و منظور از تعزیر و توقیر در اینجا یاری دین خدا، و بزرگداشت او و آئین او است دلیل آنها در انتخاب این تفسیر هماهنگی شدن تمام ضمیرهای موجود در آیه است.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که اولاً: معنی اصلی

تعزیر منع و دفاع در مقابل دشمن است که در مورد خداوند جز به صورت مجاز صحیح نیست، و از آن مهتمتر شاءن نزول آیه است که بعد از ماجرای حدیبیه نازل شده، در حالی که بعضی نسبت به مقام شامخ پیامبر صلی الله علیه و آله بی حرمتی کرده بودند، و آیه برای توجیه مسلمانان نسبت به وظائفشان در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده.

به علاوه نباید فراموش کرد که این آیه به عنوان نتیجه ای برای آیه قبل است که پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان شاهد و بشیر و نذیر توصیف می کند و این امر زمینه ساز دستوراتی است که در آیه بعد آمده.

در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به مسأله بیعت رضوان می کند که در آیه ۱۸ همین سوره به طور مشروحتر آمده است. توضیح اینکه: همانگونه که گفتیم طبق تواریخ مشهور پیامبر صلی الله علیه و آله به دنبال خوابی که دیده بود همراه با ۱۴۰۰ نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در سرزمین حدیبیه توقف فرمود، و سفیرانی میان او و قریش رد و بدل شد، تا به قرارداد صلح حدیبیه انجامید.

در این ماءموریتها یک بار عثمان از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله ماءمور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده، و تنها قصدش زیارت خانه خدا است، ولی مشرکان عثمان را موقتاً توقیف کردند، و همین امر سبب شد که در میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد، و اگر چنین چیزی صحت می داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ما از اینجا حرکت نمی کنیم تا با این قوم پیکار کنیم، و برای تاءکید بر این امر مهم از مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند، مسلمانان در زیر درختی که آنجا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آنجا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند.

این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح

ناخوشایند تن در دهند.

این بیعت را از این جهت بیعت رضوان می نامند که در آیه ۱۸ همین سوره آمده است: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ: خدا از مؤمنان راضی شد هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند. به هر حال، قرآن مجید در آیه مورد بحث می گوید: کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنها است ان الذين يبایعونك انما يبایعون الله يدالله فوق ايديهم. بیعت به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می داشت. و از آنجا که به هنگام معامله و بیع نیز دست به دست هم می دادند و قرار داد معامله را می بستند، واژه بیعت به این پیمانها اطلاق شده است، به خصوص اینکه آنها در پیمان خود گوئی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می دادند.

و از اینجا معنی يدالله فوق ايديهم دست خدا بالای دست آنها است روشن می شود، این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله یک بیعت الهی است، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته، نه تنها با پیامبرش که با خدا بیعت می کنند، و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است. بنابراین کسانی که این جمله را چنین تفسیر کرده اند که قدرت خدا ما فوق قدرت آنها است یا نصرت و یاری خدا برتر از نصرت و یاری مردم است و امثال آن تناسبی با شاء نزول آیه و مفاد آن ندارد، هر چند این مطلب در حد ذات خود مطلب صحیحی است.

سپس می افزاید: هر کس نقض عهد و پیمان شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان شکنی کرده و عهد خویش را شکسته فَمَنْ نَكَثَ فَاِنْمَا يَنْكُثُ عَلٰى نَفْسِهِ.

و آن کس که در برابر عهده که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را اداء کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد و من اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما.

نکث از ماده نکث بر وزن مکث به معنی بازگشودن و واثابیدن است، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته. در این آیه، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر آنها بشکنند زیانش متوجه خود آنها است، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند، بلکه بقای جامعه و عظمت و سربلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: ان فی النار لمدينه يقال لها الحصينه، افلا تسئلونی ما فیها؟ فقیل له: ما فیها یا امیر المؤمنین؟ قال فیها ایدی الناکثین:! در جهنم شهری است به نام حصینه آیا از من نمی پرسید در آن شهر چیست؟ کسی عرض کرد: ای امیر مؤمنان در آن شهر چیست؟! فرمود: دستهای پیمان شکنان!! و از اینجا روشن می شود که مساءله پیمان شکنی و نقض بیعت از دیدگاه اسلام چقدر زشت و قبیح است. درباره اصل موضوع بیعت در اسلام و حتی قبل از اسلام و کیفیت بیعت و احکام آن بحثهایی است که به خواست

خدا ذیل آیه ۱۸ همین سوره مطرح خواهد شد.

### آیه و ترجمه

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلْفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۱

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظُنُّنَ السَّوِّءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا

بُورًا ۱۲

وَمَنْ لَمْ يُؤْمَرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَأَنَا عَتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ۱۳

وَاللَّهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۱۴

### ترجمه:

۱۱. به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذرتراشی کرده می گویند: حفظ اموال و خانواده، ما را به خود مشغول داشت و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم برای ما طلب آمرزش کن، آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند! بگو: چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه زبانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند مانع گردد و خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید آگاه است.

۱۲. بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این پندار غلط در دلهای شما زینت یافته بود، و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید.

۱۳. و آن کس که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده ایم !

۱۴. مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است، هر کس را بخواهد و شایسته بدانند می بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می کند و خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

عذرتراشی متخلفان!

در آیات قبل گفتیم پیامبر صلی الله علیه و آله با یک هزار و چهارصد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.

از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قبائل بادیه نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلا کفار قریش حالت تهاجمی داشته، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه

بر مسلمانان تحمیل کردند، اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می گیرند چگونه ممکن است به خانه های خود بازگردند؟!

اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذرخواهی کرده، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند.

ولی آیات فوق نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود.

به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل، در اینجا وضع متخلفان ضعیف الایمان را بازگو می کند، تا حلقات این بحث تکمیل گردد.

می فرماید: به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذرتراشی کرده، می گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت، و نتوانستیم در این سفر پربرکت در خدمت تو باشیم! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن! سيقول لك المخلفون من الاعراب شغلنا اموالنا و اهلونا فاستغفر لنا .

آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند. يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم. آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.

ولی به آنها بگو چه کسی می تواند در برابر خداوند مالک چیزی برای شما باشد و از شما دفاع کند اگر بخواهد به شما زبانی برساند؟ یا اگر بخواهد

نفعی برساند چه کسی می تواند مانع گردد؟! قل فمن يملك لكم من الله شيئا ان اراد بكم نفعاً .

برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه های امتان و در کنار زن و فرزند و اموالتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند، و نیز برای او هیچ مشکل نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می دهد.

آری خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید خبر است و آگاه است بل كان الله بما تعملون خبيرا .

بلکه از اسرار درون سینه ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است، او به خوبی می داند که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شما است، و این عذر تراشها بر خدا مخفی نمی ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی شود.

جالب اینکه هم از لحن آیات، و هم از تواریخ، استفاده می شود که این آیات در اثناء بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه نازل شد، یعنی پیش از آنکه متخلفان بیایند و عذر تراشی کنند پرده از روی کار آنها برداشت و رسوایشان کرد!

سپس برای توضیح بیشتر پرده ها را کاملاً کنار زده می افزاید: بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت بل ظننتم ان لن ينقلب الرسول و المؤمنون الى اهلهم ابدا .

آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مسأله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوءظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان است و باید از آن کناره گیری کرد.

آری این پندار غلط و این وسوسه های شیطانی در دل شما زینت یافته بود و زین ذلک فی قلوبکم .  
و گمان بد کردید و ظننتم ظن السوء .

چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده ، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد!

و سرانجام به هلاکت رسیدید ! و کنتم قوما بورا .

چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی ، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوائی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است . آری شما دلهای مرده ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید.  
از آنجا که این افراد ضعیف الایمان یا منافق مردمی ترسو، و راحت طلب و طبعاً از جنگ و هرگونه درگیری گریزانند، تحلیلی که درباره حوادث می کنند هیچگونه با واقعیت تطبیق ، نمی کند با این حال همیشه در نظرشان بسیار جالب است .  
و به این ترتیب ترس و عافیت طلبی و فرار از زیر بار مسئولیتها سوءظن‌ها را در نظرشان واقعیتها جلوه می دهد، و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به خدا!

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر می خوانیم : ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله : بخل و ترس و حرص ، صفات نکوهیده مختلفی است که همه آنها در سوء ظن به خدا جمع است .  
داستان حدیبه و آیات مورد بحث ، ظهور عینی همین معنی است ، و نشان می دهد که چگونه سوءظن به پروردگار از صفات زشتی همچون بخل و حرص و ترس سرچشمه می گیرد.

از آنجا که این موضع گیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گرفت در آیه بعد می گوید : کسی که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش آتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان فراهم کرده ایم و من لم يؤمن بالله و رسوله فانا اعتدنا للكافرين سعيرا .

سعیر به معنی برافروخته است.

و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می فرماید : مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند غفور و رحیم است و لله ملک السموات و الارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما .

جالب اینکه در اینجا مسأله غفران و آمرزش را بر مسأله عذاب مقدم می دارد، و در آخر آیه باز هم تاءکید بر غفران و رحمت الهی می کند، چرا که هدف از تمام این تهدیدها و اندازها تربیت است ، و مسأله تربیت ایجاب می کند که راه بازگشت به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص اینکه سرچشمه بسیاری از این موضعگیریهای منفی ، جهل و ناآگاهی است ، و در

برابر

اینگونه افراد باید امید به آمرزش افزایش داده شود شاید به راه آیند.

نکته:

توجیه گناه ، یک بیماری عمومی است!

هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجیه گناه نیست ، چرا که گنهکار معترف به گناه غالباً به سراغ توبه می رود، اما مصیبت



زمانی شروع می شود که پای توجیه گریها در میان آید که نه تنها راه توبه را به روی انسان می بندد، بلکه او را در گناه راسختر و جریتتر می سازد.

این توجیه گری گاه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوائی در برابر مردم است، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب وجدان صورت گیرد. این توجیه گری مطلب تازه ای نیست، و نمونه های مختلف آن را در تمام طول تاریخ بشر می توان یافت، که چگونه جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیهات مضحکی می زدند که هر انسانی را غرق تعجب می کند.

قرآن مجید که درس بزرگ تربیت و انسان سازی است در این باره بحثهای فراوانی دارد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم. بد نیست نمونه های دیگر را برای تکمیل این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم:

۱. مشرکان عرب برای توجیه شرک خود گاه متوسل به رسم نیاکان می شدند و می گفتند: انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی آثارهم مقتدون ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می کنیم! زخرف - ۲۳.

و گاه به نوعی جبر متوسل شده می گفتند: لو شاء الله ما اشرکنا و لا آباءنا: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی شدیم - ۱۴۸ انعام.

۲. گاه مؤمنان ضعیف الایمان برای فرار از جنگ، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند، و به این عنوان که خانه های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می کردند: و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عوره و ما هی بعوره ان یریدون الا فرارا احزاب - ۱۳: گروهی از آنها از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند خانه های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می خواستند فرار کنند.

۳. گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیارویان رومی، دل ما را بربایند، و به حرام بیهیم! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند: و منهم من یقول ائذن لی و لا تفتنی توبه - ۴۹: بعضی از آنان می گوید به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز!

و گاه به این عنوان که اموال و زن و فرزند ما را گرفتار و به خود مشغول ساخته، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله را توجیه می کردند آیات مورد بحث.

۵. شیطان نیز با یک مقایسه غلط نافرمانی صریح خود را در برابر خداوند توجیه کرد و گفت: مرا از آتش آفریدهای و آدم را از خاک! چگونه ممکن است موجودی شریفتر برای موجودی پستتر سجده کند: انا خیر منه خلقتی من نار و خلقتی من طین اعراف - ۱۲.

۶. در عصر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ فرزندکشی می گفتند از این می ترسیم که در جنگها دختران ما به دست دشمنان بیفتند، غیرت ناموسی ما ایجاب می کند که نوزادان دختر را زیر خاک پنهان کنیم!، و گاه می گفتند اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تاءمین زندگی آنها نیستیم!

اسراء - ۳۱.

حتی از بعضی آیات قرآن بر می آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می شوند از جمله اینکه ما پیروی از بزرگان قوم خود کردیم و آنها بودند که ما را گمراه کردند، و بجای ما تصمیم گرفتند: ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا

فاضلونا السببلا احزاب - ۶۷ .

خلاصه اینکه بالای توجیه گری بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در بر گرفته ، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گنهکاران می بندد و گاه واقعیتها را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می دهد.

بسیارند کسانی که ترس و جبن خود را به عنوان احتیاط ، و حرص را به تاءمین آینده و تهو را به قاطعیت و ضعف نفس را به حیا و بی عرضگی را به زهد و ارتکاب حرام را به کلاه شرعی و فرار از زیر بار مسئولیت را به ثابت نبودن موضوع و ضعفها و کوتاهیهای خود را به قضا و قدر توجیه می کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟!

گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده ، و نتیجه وارونه می گیرند، و چه زیانهای عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده ها و افراد رسیده است؟! خداوند همه ما را از این بالای بزرگ و خانمان سوز حفظ کند آمین .

## یه و ترجمه

سيقول المخلفون إذا انطلقتم إلى مغانم لتأخذوها ذرونا تتبعكم يريدون أن يدلوا كلمة الله قل لن تتبعونا كذلكم قال الله من قبل فسيقولون بل تحسدوننا بل كانوا لا يفقهون إلا قليلا ١٥  
قل للمخلفين من الأعراب ستدعون إلى قوم أولى بأس شديد تقاتلونهم أو يسلمون فإن تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وإن تنولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا أليما ١٦  
ليس على الأعمى حرج ولا على الأعرج حرج ولا على المريض حرج ومن يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها الأنهار ومن يتول يعذب عذابا أليما ١٧

## ترجمه:

۱۵- هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید متخلفان می گویند: بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم و در این جهاد شرکت نمائیم! آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز نباید به دنبال ما بیایید، اینگونه خداوند از قبل گفته است ، اما به زودی می گویند: شما نسبت به ما حسد می ورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند!

۱۶- به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلا نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می کند.

۱۷- بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکند و هر کس که اطاعت خدا و رسولش نماید او را در

باغهایی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب دردناکی گرفتار می کند.

تفسیر:

متخلفان آماده طلب!

غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به فتح خیبر است که بعد از صلح حدیبیه و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد. توضیح اینکه: طبق روایات هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه بازمی گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به فتح خیبر داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنها است ، و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود!

اما این دنیاپرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر صلی الله علیه و آله در این جنگی که در پیش دارد قطعا پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده ، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، و اجازه شرکت در میدان خیبر خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته ، و سبک کردن بار مسئولیت ، و توبه از گناه ، و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن ، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم! غافل از اینکه آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سر آنها را فاش ساخته بود، چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم ، و در این جهاد شرکت نماییم ! سیقول المخلفون اذا انطلقتم الى مغانم لتاخذوها ذرونا تتبعكم .

نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می بینیم این تن پروران طماع به سراغ لقمه های چرب و کم دردمر می رفتند، و از میدانهای سخت و خطرناک و دور دست گریزان بودند، چنانکه در آیه ۴۲ سوره توبه می خوانیم: هرگاه غنائمی نزدیک ، و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند، ولی اکنون که برای میدان تبوک راه دور و پرمشقت است سر باز می زنند، و به زودی سوگند می خورند که اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم لو كان عرضا قريبا و سفرا قاصدا لا تبعوك و لكن بعدت عليهم الشقه و سيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم .

به هر حال ، قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سودجو و فرصت طلب می گوید : آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند یریدون ان يبدلوا كلام الله.

سپس می افزاید : به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیایید و حق ندارید در این میدان شرکت کنید قل لن تتبعونا .

این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم ، این مطلبی است که خداوند از قبل گفته و ما را از آینده شما با خبر ساخته است كذلك قال الله من قبل .

خداوند دستور داده غنائم خیبر مخصوص اهل حدیبیه باشد، واحدی با آنها در این امر شرکت نکند!

ولی این متخلفان بی شرم و پرادها، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند و به زودی می گویند: مطلب چنین نیست بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید ! فسيقولون بل تحسدونا .

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب می کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در غزوه خیبر

حسادت می شمزند!

قرآن در آخرین جمله می گوید : ولی آنها جز اندکی نمی فهمند بل كانوا لا يفقهون الا قليلا .

آری ریشه تمام بدبختی های آنها جهل و نادانی و بی خبری است که همیشه دامنگیر آنها بوده است ، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و بی خبری از سرنوشت انسانها و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا. درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی باهوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.

سرانجام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق نقل تواریخ غنائم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند سهمی برای آنها قرار داد، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن جابر بن عبدالله بود.

در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان حدیبیه در آیه بعد پیشنهادی به آنها کرده ، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می گشاید و می فرماید : به متخلفان از اعراب بادیه نشین بگو به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت گام بگذارید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون.

اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی کنید، آنگونه که قبلا نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می کند فان تطیعوا یؤ تکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما . هرگاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده اید، و دست از راحت طلبی و دنیاپرستی برداشته اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن ، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما. جالب اینکه قرآن روی عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده ، و به اصطلاح بجای استفاده از ضمیر از اسم ظاهر استفاده می کند.

این تعبیر مخصوصا به صورت صیغه اسم مفعول آمده ، یعنی پشت سر گذارده شدگان اشاره به اینکه هنگامی که مسلمانان با ایمان مشاهده سستی و بهانه جوئیهای این گروه را می کردند آنها را پشت سر گذارده و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می شتافتند.

اما در اینکه این قوم جنگجو و پر قدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است. جمله تقاتلونهم او یسلمون با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک دین نمی شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است.

و با توجه به اینکه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ماجرای حدیبیه و خیبر غزوه مهمی با مشرکان جز فتح مکه و غزوه حنین وجود نداشت ، آیه فوق می تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصا غزوه حنین که مردان جنگجوی سختکوشی از

طایفه هوازن و بنی سعد در آن شرکت داشتند.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به غزوه موته که با رومیان انجام گرفت بوده باشد بعید به نظر می رسد، چرا که آنها اهل کتاب بودند.

و احتمال اینکه منظور جنگهای بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله جنگ با اهل فارس و یمامه بوده باشد بسیار بعیدتر است، چرا که لحن آیات نشان می دهد مسأله مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگهای بعد از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله تطبیق دهیم، ظاهراً پاره‌های انگیزه‌های سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مسأله پافشاری داشته اند دخالت داشته است!

این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها قول نمی دهد که در جنگهای آینده شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولاً این تعبیر در مورد پادشاهای آخرت است.

در اینجا سؤال مطرح می شود و آن اینکه: در آیه ۸۳ سوره توبه، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید: فقل لن تخرجوا معی ابدًا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مره فاقعدوا مع الخالفین: شما هرگز با من در هیچ نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید.

در حالی که آیه مورد بحث از آنها دعوت به پیکار در میدان سخت و سهمگین دیگری می کند؟ ولی با توجه به اینکه آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها قطع امید کرده بود، و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آنها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤال روشن می گردد.

و از آنجا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شرکت در جهاد نداشتند، و نباید حق آنها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است.

بخصوص اینکه بعضی از مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به عذاب الیم جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله!

تکلیف ما در این میان چیست؟ در اینجا این آیه نازل شد و حکم آنها را چنین بازگو کرد: بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج.

تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانائی است، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آنها توانائی و قدرت است، و در آیات قرآن کراراً به این معنی اشاره شده است، در آیه ۲۸۶ سوره بقره به صورت یک اصل کلی می خوانیم: لا یکلف الله نفساً الا وسعها: خداوند هیچکس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند.

این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده، و هم با دلیل عقل.

ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند چنانکه در آیه ۹۱ سوره توبه می خوانیم: لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله: بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق در راه جهاد ندارند گناهی نیست که در

میدان حاضر نشوند به شرط اینکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند.

یعنی اگر آنها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آنچه در توان دارند با زبان مضایقه ننمایند، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد هر کس آنچه را در توان دارد باید فروگذار نکند، و به تعبیر دیگر اگر نمی توانند در جبهه شرکت کنند لااقل پشت جبهه را محکم نگهدارند.

و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید : هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغهایی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد ! و من يطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار و من يتول یعذبہ عذابا الیما . این احتمال نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنائی به حکمی می خورد افرادی به فکر سوء استفاده افتاده ، خود را در صف معذوران جا می زنند، قرآن به آنها هشدار می دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد. این نکته قابل توجه است که مسأله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص جهاد است ، اما در مسأله دفاع هر کس به قدر توانائی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنائی در این زمینه وجود ندارد.

#### آیه و ترجمه

لقد رضى الله عن المؤمنين! ذبوا يعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم فأنزل السكينة عليهم واثابهم فتحا

قریبا ۱۸

و مغنم كثيرة یا خذونها و كان الله عزيزا حكيما ۱۹

#### ترجمه:

- ۱۸ - خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها از صداقت و ایمان نهفته بود میدانست ، لذا آرامش را بر دلهای آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی ، به عنوان پاداش ، نصیب آنها فرمود.
- ۱۹ - و غنائم بسیاری که آنها به دست می آورند، و خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر:

خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان

گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرائی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و قریش رد و بدل شد، از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را که از بستگان ابو سفیان بود و این رابطه ظاهرا در انتخاب او تاثیر داشت به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است ، اما قریش عثمان را موقتا توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم.

سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد و با مردم تجدید بیعت کرد، و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند.

آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

چنانکه می دانیم این بیعت به عنوان بیعت رضوان بیعت خشنودی خداوند معروف شد، و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.

آیات مورد بحث درباره این ماجرا سخن می گوید.

نخست می فرماید : خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.

هدف از این بیعت انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه، تجدید آمادگی رزمی سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.

این بیعت روح تازه ای در کالبد مسلمین دمید، چرا که دست به دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دادند، و از صمیم دل اظهار وفاداری می کردند.

خداوند به این مؤمنان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهمتر همین پاداش سخت یعنی رضایت و خشنودی او بود، همانگونه که در آیه ۷۲ سوره توبه نیز می خوانیم و رضوان الله اکبر : و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است .

سپس می افزاید : خداوند می دانست آنچه در درون قلب آنها از صداقت و ایمان و آمادگی وفاداری نسبت به این پیمان نهفته است ، و لذا سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ.

آنچنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر و دیار خود، در میان سلاحهای آماده آنها، با نداشتن اسلحه کافی چون برای زیارت آمده بودند نه برای جنگ ترس و وحشتی به دل راه نمی دادند، و همچون کوه استوار و پا بر جا ایستاده بودند.

و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.

اصولا الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطن باشند.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : ان العبد المؤمن من الفقير ليقول يا رب ارزقني حتى افعل كذا و كذا من البر و وجوه الخير، فاذا علم الله عز و جل ذلك منه بصدق نيته كتب الله له من الاجر مثل ما يكتب له لو عمله ، ان الله واسع كريم : بنده مؤمن فقیر گاهی می گوید : خداوند! به من روزی ده تا چنین و چنان از کارهای خیر و نیک انجام دهم ، هر گاه خداوند صدق نیت از او بداند همان پاداشی را برای او می نویسد که اگر توانائی داشت انجام می داد، چرا که خداوند دارای رحمت واسعه و کریم است .

و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده می فرماید : و فتح نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود و اثابهم فتحا قريبا .

آری این فتح که به گفته اکثر مفسران فتح خیر بود هر چند بعضی آن را فتح مکه شمرده اند سومین پاداش الهی برای این مؤمنان

ایثارگر بود.

تعبیر به قریبا تاییدی است بر اینکه منظور فتح خیبر است، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق یافت.

چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنانکه در آیه بعد می فرماید: پاداش دیگر غنائم کثیری است که آن را به دست می آورند و مغانم کثیره یاخذونها.

یکی از این غنائم همان غنائم خیبر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد، و با توجه به ثروت بی حساب یهود خیبر، این غنائم از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بود.

ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خیبر دلیل قطعی ندارد، و می تواند غنائم سایر جنگهای اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در بر گیرد.

و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملاً اطمینان کنند در آخر آیه می افزاید: خداوند شکست ناپذیر و حکیم است و کان الله عزیزا حکیم.

اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید بر اساس حکمت بود، حکمتی که گذشت زمان پرده از اسرار آن برداشت، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم کثیر می دهد این توانائی را دارد که به وعده های خود جامه عمل پوشاند.

به این ترتیب مسلمانان با ایمان و ایثارگر در سایه بیعت رضوان و اعلام وفاداری به پیامبر صلی الله علیه و آله در آن ساعات حساس پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بیخبر و ضعیفایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟ این سخن را با گفتاری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرش با دشمنی سخن می گوید، و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می دهد می فرماید: فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت، و انزل علينا النصر، حتی استقر الاسلام ملقیا جرائه، و متبونا او طانه، و لعمری لو کنا ناتی ما اتیتم، ما قام للدين عمود، و لا اخضر للايمان عود، و ایم الله لتحتلبنها دما، لتتبعنها ندما!

هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشمن، و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسلام بر صفحه زمین گسترده شد، و مناطق پهناوری را برای خویش برگزید، بجانم سوگند اگر ما در مبارزه همچون شما بودیم، هرگز پایه ای از دین بر پا نمی شد! و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت و به خدا سوگند به جای شیر، خون می دوشید و پشیمان می شوید.

نکته:

بیعت و خصوصیات آن

بیعت از ماده بیع در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد معامله است، و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است، و آن چنین بود که هر گاه کسی می خواست اعلام وفاداری به دیگری کند، او را به رسمیت بشناسد و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می کرد، و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هر یک از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله گر در برابر دیگری می کردند.



بیعت کننده حاضر می شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گرفت.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید: «کانوا اذا بايع الامير جعل ایدیهم فی یده تاء کیدا فاشبه ذلک فعل البایع و المشتري: هنگامی که بیعت با امیر می کردند برای تاء کید دست در دست او می گذاشتند، و این شبیه کار فروشنده و خریدار بود».

قرائن نشان می دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه اوس و خزرج در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در عقبه بیعت کردند بر خورد آنها با مسأله بیعت بر خورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین بیعت رضوان در حدیبیه بود، و از آن گسترده تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر سوره ممتحنه شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

اما چگونگی بیعت به طور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می نمود، و گاه در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می شد، مثلاً بیعت تا پای مال، تا سر حد جان، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.

و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود اتفاقاً این هر دو معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است. پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می پذیرفت، اما نه از طریق دست دادن، بلکه چنانکه در تواریخ آمده دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر. گاه در ضمن بیعت انجام کار یا ترک کارهایی را شرط می کردند،

همانگونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کرد که مشرک نشوند و آلوده به بیعتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر سوره ممتحنه آیه ۱۲.

به هر حال درباره احکام بیعت بحثهای مختلفی است که به طور فشرده در اینجا یادآور می شویم، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله ای از ابهام فرو رفته است:

۱- ماهیت بیعت یک نوع قرار داد و معاهده میان بیعت کننده از یکسو، و بیعت پذیر از سوی دیگر است، و محتوای آن اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت شونده است، و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می کنند درجات مختلفی دارد.

از لحن آیات قرآن و احادیث استفاده می شود که بیعت یک نوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می باشد، و بنابراین مشمول قانون کلی اوفوا بالعقود است مانده - ۱.

بنابراین بیعت کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند می تواند بیعت خود را بر دارد و فسخ کند، در اینصورت بیعت کننده از التزام و عهد خود آزاد می گردد.

۲- بعضی بیعت را شبیه انتخابات یا نوعی از آن می دانند، در حالی که مسأله انتخابات درست عکس آن است، یعنی ماهیت آن یک نوع ایجاد مسؤولیت و وظیفه، و پست و مقام برای انتخاب شونده، و یا به تعبیر دیگر نوعی توکیل در

انجام کاری است، هر چند این انتخاب و وظائفی هم برای انتخاب کننده به دنبال دارد مانند همه و کالته‌ها در حالی که بیعت چنین نیست.

و به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می باشد، در حالی که بیعت تعهد اطاعت است.

گرچه ممکن است این دو در بعضی از آثار با هم شباهت پیدا کنند، ولی این شباهت هرگز به معنی وحدت مفهوم و ماهیت آنها نیست، لذا در مورد بیعت، بیعت کننده قادر بر فسخ نمی باشد در حالی که در مورد انتخابات در بسیاری از موارد انتخاب کنندگان حق فسخ دارند که دسته جمعی شخص انتخاب شونده را از مقامش عزل کنند دقت کنید.

- ۳در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام که از سوی خدا نصب می شوند هیچ نیازی به بیعت نیست، یعنی اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام و منصوب از سوی او واجب است، خواه بر کسانی که بیعت کرده باشند یا کسانی که بیعت نکرده باشند.

و به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت و جوب اطاعت است، همانگونه که قرآن می گوید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نساء - ۵۹.

ولی این سؤال پیش می آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله کرارا از یاران خود، یا تازه مسلمانان بیعت گرفت که دو نمونه آن در قرآن صریحا آمده است بیعت رضوان در اینجا و بیعت با اهل مکه که در سوره ممتحنه به آن اشاره شده است.

در پاسخ می گوئیم بدون شک این بیعت ها یکنوع تاءکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می گرفته، و مخصوصا برای مقابله با بحرانها و حوادث سخت از آن استفاده می شده است، تا در سایه آن روح تازه ای در کالبد افراد دمیده شود، چنانکه تاثیرهای شگرف آن را در بیعت رضوان در بحثهای گذشته خواندیم.

ولی در بیعتهایی که برای خلفا می گرفتند بیعت به عنوان پذیرش مقام خلافت بود، هر چند به عقیده ما خلافت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چیزی نبود که از طریق بیعت مردم انجام گیرد، بلکه تنها از سوی خداوند و به وسیله شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام پیشین تحقق می یافت.

و به همین دلیل بیعتی را که مسلمانان با علی علیه السلام یا امام حسن یا امام حسین علیه السلام کردند آن نیز جنبه تاءکید بر وفاداری داشت و شبیه بیعتهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

- ۴آیا در حال حاضر نیز بیعت به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است؟ یا به تعبیر دیگر آیا می توان بیعت را تعمیم داد، و مثلا فلان جمعیت یک فرد لائق و واجد شرائط شرعی را برگزینند به عنوان فرمانده لشکر، رئیس جمعیت، و یا رئیس حکومت و با او بیعت کنند؟ آیا اینگونه بیعتها مشمول احکام شرعی بیعت می باشد؟!

از آنجا که به اصطلاح عموم و اطلاقی از قرآن و سنت در خصوص بیعت در دست نیست تعمیم این مسأله مشکل به نظر می رسد، هر چند استدلال به عموم آیه اوفوا بالعقود چندان بعید نیست.

ولی با اینحال ابهامی که در مسائل مربوط به بیعت وجود دارد مانع از این است که ما به طور قطع روی اوفوا بالعقود تکیه کنیم بخصوص اینکه در فقه ما هیچ موردی برای بیعت در غیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام دیده نمی شود.

توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام نیابت ولی فقیه از نظر ما مقامی است که از سوی امامان معصوم علیهم السلام تعیین شده ، و هیچگونه نیازی به بیعت ندارد، البته پیروی و اطاعت مردم از ولی فقیه به او امکان استفاده از این مقام و به اصطلاح بسط ید را می دهد، ولی این بدان معنی نیست که مقام او در گرو تبعیت و پیروی مردم است و تازه مسأله پیروی مردم ارتباطی با مسأله بیعت ندارد، بلکه عمل به حکم الهی در مورد ولایت فقیه است دقت کنید .

- ۵- به هر حال بیعت مربوط به مسائل اجرایی است ، و ارتباطی با احکام ندارد یعنی ، بیعت با یک نفر هرگز حق تشریع و قانونگذاری را به او نمی دهد، بلکه قوانین را باید از کتاب و سنت گرفت و سپس آن را به اجراء در آورد، و کسی در این گفتگو ندارد.

- ۶- از روایات استفاده می شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم باید برای خدا باشد، و به تعبیر دیگر از اموری است که قصد قربت در آن لازم است.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده : ثلاثة لا يكلمهم الله عز وجل يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم : رجل بايع اماما لا يبايعه الا للدنيا، ان اعطاه ما يريد و في له ، و الا كف ، و رجل بايع رجلا بسلعتة بعد العصر مخلف بالله عز وجل لقد اعطى بها كذا و كذا فصدقه و اخذها و لم يعط فيها ما قال ، و رجل على فضل ماء بالفلات يمنع ابن السبيل :

سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناک برای آنها است : کسی که با امامی بیعت کند و هدفی جز دنیا نداشته باشد که اگر خواسته اش را به او بدهد به بیعتش وفا می کند، و الا خود داری خواهد کرد، و مردی که بعد از وقت عصر جنسی را می فروشد و سوگند یاد می کند که فلان مبلغ برای خرید جنس داده ام ، و مشتری تصدیق می کند و می خرد، در حالی که چنین نبوده است ، و کسی که آب اضافی در بیابان دارد و به ابن سبیل نمی دهد تعبیر به عصر یا به خاطر شرافت این وقت است ، و یا از این جهت که بسیاری از فروشندگان جنس خود را به همان قیمتی که خریده اند در این موقع می فروشند .

- ۷- شکستن بیعت از گناهان کبیره است ، در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم : ثلاثة موبقات : نكث الصفة و ترك السنة و فراق الجماعة : سه گناه است که انسان را هلاک می کند و به عذاب شدید الهی می افکند : شکستن بیعت ، ترك سنت ، و جدائی از جماعت.

ترك سنت ظاهرا اشاره به قوانینی است که پیامبر اسلام آورده و جدائی از جماعت به معنی اعراض و پشت کردن به آن است نه صرفا عدم شرکت در جماعت.

- ۸- بیعت در سخنان علی علیه السلام

در خطبه های نهج البلاغه کرارا روی مسأله بیعت تکیه شده ، و امام علیه السلام بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می کند.

از جمله در یک مورد می فرماید: ای مردم شما بر من حقی دارید، و من بر شما حقی دارم ، اما حق شما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم ، و بیت المال شما را در راه خودتان مصرف کنم ، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می افزاید: و اما حقی علیکم فالوفاء بالبيعة ، و النصيحة في المشهد و المغيب ،

و الاجابة حين ادعوكم ، و الطاعة حين آمرکم : اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش وفادار باشید، و در آشکارا و نهان خیر خواهی کنید هر وقت شما را می خوانم اجابت نمائید، و هر گاه فرمان می‌دهم اطاعت کنید .

و در جای دیگر می فرماید: لم تكن بيعتكم اياي فلتة : بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت تا کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید .

و در خطبه ای که قبل از جنگ جمل و حرکت از مدینه به سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بیعتشان توجه داده می فرماید: و بايعني الناس غير مستكرهين ، و لا مجبرين ، بل طائعين مخيرين : مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من بیعت کردند .

و بالاخره در برابر معاویه که از بیعت با امام علیه السلام سر باز زد، و می خواست به نحوی خرده گیری کند فرمود: بايعني القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه ، فلم يكن للشاهد ان يختار، و لالغائب ان يرد : همان گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرائط و کیفیت بیعت نمودند بنابراین نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه رد کردن !.

از بعضی از عبارات نهج البلاغه به خوبی بر می آید که بیعت یکبار بیش نیست ، تجدید نظر در آن راه ندارد، و اختیار فسخ در آن نخواهد بود، و هر کس از آن سربتابد طعنه زن و عیبجو خوانده می شود، و آن کس که درباره قبول یا رد آن بیندیشد یا تردید کند منافق است ! انها بيعه واحدة ، لا يثنى فيها النظر، و لا يستأنف فيها الخيار، الخارج منها طاعن ، و المروى فيها مداهن !.

از مجموع این تعبیرات استفاده می شود که امام علیه السلام در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند و بهانه جوئی می کردند به مسأله بیعت که نزد آنها مسلم بود استدلال می کرد، تا یارای سر باز زدن از اطاعت امام علیه السلام نداشته باشند، و به معاویه و امثال او گوشزد می کرد همانگونه که مشروعیت برای خلافت خلفای سه گانه قائل است باید برای خلافت امام علیه السلام قائل باشد و در برابر آن تسلیم گردد بلکه خلافت او مشروعتر است ، چون بیعت وی گسترده تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد .

بنابراین استدلال به بیعت هیچ منافاتی با مسأله نصب امام از طریق خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و تاءکیدی بودن بیعت ندارد. لذا در همین نهج البلاغه در یک مورد امام به حدیث ثقلین که از نصوص امامت اشاره می فرماید و در جایی دیگر به مسأله وصیت و وراثت.

دقت کنید .

و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول درباره بیعت.

ضمناً از آنها به خوبی استفاده می شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد باز هم دقت کنید .

**آیه و ترجمه**

وعدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فاعجل لکم هذه و کف ایدی الناس عنکم و لتکون ءایة للمؤمنین و یهدیکم صراطا

مستقیما ۲۰

و اءخری لم تقدر و اعلیها قداء حاط الله بها و کان الله علی کل شیء قدیرا ۲۱

### ترجمه:

۲۰ - خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به چنگ می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت، و دست تعدی مردم دشمنان را از شما باز داشت، تا نشانه ای برای مؤمنان باشد، و شما را به راه راست هدایت کند.

۲۱ - و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می کند و خداوند بر هر چیز توانا است.

تفسیر:

باز هم برکات صلح حدیبیه!

این آیات همچنان بحثهای مربوط به صلح حدیبیه و وقایع بعد از آن را بازگو می کند، و برکات و فوایدی را که از این رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می دهد.

نخست می فرماید: خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت و عدکم الله مغانم کثیرة تأخذونها فاعجل لکم هذه .

لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین میافتد در این عبارت داخل است.

اما این که می گوید: این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت غالبا اشاره به غنائم خیر دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد.

ولی بعضی احتمال داده اند که هذه اشاره به فتح حدیبیه باشد که بزرگترین غنیمت معنوی بود.

سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده، می افزاید: و دست تعدی مردم را از شما باز داشت و کف ایدی الناس عنکم.

این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرت و نداشتن ابزار جنگی کافی آنهم در نقطه ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هر گونه اقدام و حمله خود داری کردند.

جمعی از مفسران این جمله را اشاره به ماجرای خیر می دانند که قبائلی از بنی اسد و بنی غطفان تصمیم گرفته بودند

در غیاب مسلمانان به مدینه حمله کنند، و اموال مسلمین را به غنیمت گرفته ، زنانشان را به اسارت ببرند. یا اشاره به تصمیم جمعی از این دو قبیله دانسته اند که در نظر داشتند به یاری یهود خیبر برخیزند که خداوند رعب و وحشت در قلوب آنها افکند، و از تصمیم خود منصرف شدند.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در چند آیه بعد همین تعبیر را مشاهده می کنیم که درباره اهل مکه سخن می گوید، همانند شرحی است برای آنچه در آیه مورد بحث آمده ، و با روش قرآن که روش اجمال و تفصیل است سازگار می باشد.

مهم این است که طبق روایات مشهور تمام سوره فتح بعد از ماجرای حدیبیه ، و در مسیر بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه نازل گردیده است.

سپس در ادامه همین آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده ، می فرماید : هدف این بود که این وقایع نشانه ای بر حقانیت دعوت تو برای مؤمنان باشد، و خداوند شما را به راه مستقیمی هدایت کند و لتکون آیه للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما گرچه بعضی از مفسران ضمیر لتکون را تنها اشاره به غنائم موعود دانسته اند، و بعضی دیگر به نگهداری دشمنان از هجوم بر مسلمانان ، ولی مناسب این است که این ضمیر به تمام حوادث حدیبیه و ماجراهای بعد از آن بر گردد، چرا که هر یک آیتی از آیات خدا، و دلیلی بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله ، و وسیله ای برای هدایت مردم به صراط مستقیم بود، و قسمتی از آن جنبه پیشگویی و خبر غیبی داشت ، و بعضی با اسباب و شرائط عادی سازگار نبود، و در مجموع معجزه روشنی از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شد.

در آیه بعد بشارت بیشتری به مسلمانان داده ، می گوید : خداوند به شما غنائم و فتوحات دیگری وعده داده است که هرگز توانائی بر آن نداشته و ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد، و او بر هر چیز توانا است و آخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شیء قدیرا .

در اینکه این وعده اشاره به کدام غنیمت و کدام پیروزیها است ؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی اشاره به فتح مکه و غنائم حنین می دانند، و بعضی به فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله نصیب امت اسلامی شد مانند فتح ایران و روم و مصر . این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به همه آنها باشد.

تعبیر به لم تقدروا علیها اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی دادند ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آنها پیدا شد.

بعضی از این جمله چنین استنباط کرده اند که قبلا در میان مسلمانان بحثی درباره این فتوحات بوده است ، اما خود را از انجام آن ناتوان می دیدند، مخصوصا در حدیثی که در داستان جنگ احزاب آمده می خوانیم : آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد منافقان آن را به باد سخریه گرفتند.

جمله قد احاط الله بها خداوند آنرا احاطه فرموده اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است ، و بعضی آن را اشاره به احاطه علمی او دانسته اند اما معنی اول با جمله های دیگر آیه سازگارتر است ، البته جمع میان هر دو نیز مانعی ندارد. و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی و کان الله علی کل شیء قدیرا در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله

قبل اشاره به اینکه با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست. و به هر حال، آیه از اخبار غیبی و پیشگوییهای قرآن مجید درباره حوادث آینده است، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت.

نکته:

ماجرای غزوه خیبر

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیبیه بازگشت تمام ماه ذی الحجه، و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود، سپس با یک هزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی خیبر حرکت کرد جایی که کانون تحریکات ضد اسلامی بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند.

قبیله غطفان در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود خیبر حمایت کنند، ولی بعدا ترسیدند و خودداری کردند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به نزدیک قلعه های خیبر رسید، به یارانش دستور داد توقف کنید، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

اللهم رب السموات و ما اظللن، و رب الارضین و ما اقللن... نساء لك خير هذه القرية، و خير اهلها، و نعوذ بك من شرها و شر اهلها، و شر ما فيها : خداوند! ای پروردگار آسمانها و آنچه بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه بر خود حمل کرده اند... از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم، و به تو از شر آن و شر اهلش، و شر آنچه در آن است پناه می بریم.

سپس فرمود: بسم الله حرکت کنید، و به این ترتیب شبانه به کنار خیبر رسیدند، و صبحگاهان که اهل خیبر از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکمتر و نیرومندتر بود و فرمانده معروف یهود مرحب در آن قرار داشت، رسید.

در این ایام حالت سر درد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد به او دست داد، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید، در این هنگام طبق تواریخ معروف اسلامی ابوبکر پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت، اما بی آنکه نتیجه بگیرد بازگشت، بار دیگر عمر پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ولی بدون گرفتن نتیجه بازگشتند.

این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید فرمود: اما و الله لاعطینها غدا رجلا یحب الله و رسوله، و یحبه الله و رسوله، یاخذها عنوة : به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود.

گردنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است؟ جمعی حدس میزدند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است ولی علی علیه السلام هنوز در آنجا حضور نداشت، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی علیه السلام سوار بر شتری وارد شد، و نزدیک خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله پیاده گشت، در حالی که چشمانش شدیداً درد می کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفت، از آب دهان مبارکش بر چشم علی علیه السلام مالید، و چشمش به

برکت این اعجاز کاملاً سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.

علی علیه السلام با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤال کرد تو کیستی؟

فرمود: من علی بن ابیطالبم. یهودی فریاد کشید ای جماعت یهود شکستان فرا رسید! در این هنگام مرحب

یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی علیه السلام آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.

جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت علی علیه السلام نزدیک در قلعه آمد، و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا بر کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد، و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.

یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت،

غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد، و اراضی و باغهای آنجا را به دست یهود سپرد مشروط به اینکه نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند.

### آیه و ترجمه

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَاقْتُلُوا آلَ دَبَارٍ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۚ ۲۲

سَنَةُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۚ ۲۳

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۚ ۲۴

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فِتْصِيكُم مِّنْهُمْ مَّعْرَةٌ بَغِيرَ عِلْمٍ لِّدُخْلِ اللَّهِ فِي رَحْمَتِهِ مِنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۚ ۲۵

### ترجمه:

- ۲۲ اگر کافران در سرزمین حدیبیه با شما پیکار می کردند به زودی فرار می نمودند، سپس ولی و یآوری نمی یافتید.

- ۲۳ این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

- ۲۴ او کسی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

- ۲۵ آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از زیارت مسجدالحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانیهای شما به محل قربانگاه

مانع گشتند، و هرگاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین نمی رفتند و از این راه عیب و عاری

ناآگاهانه به شما نمی رسید خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد



سازد و اگر مؤمنان و کفار در مکه از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم.  
تفسیر:

اگر در حدیث جنگی روی می داد

این آیات همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم حدیبیه را بازگو می کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند.  
نخست اینکه: تصور نکنید اگر در سرزمین حدیبیه درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد، مشرکان برنده جنگ می شدند، چنین نیست اگر کافران با شما در آنجا پیکار می کردند به زودی پشت کرده از میدان فرار می نمودند، سپس ولی و یآوری نمی یافتند و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیرا .

و این منحصر به شما نیست این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیل نخواهی یافت سنه الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا .

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤمنان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد اما قطعا پیروزی نهائی با آنها است.

اما در مواردی همچون میدان احد که جمعی از فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند و گروهی نیات خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت، و بعدا نیز چنین است.  
نکته مهمی را که این آیات تعقیب می کند این است که قریش نشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم، افسوس و افسوس!

ابدا چنین نیست، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند، و دور از وطن و مأمین، و فاقد سلاح کافی، ولی با اینحال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آنها بود، مگر در بدر یا در احزاب نفرات آنها کمتر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت.

به هر حال بیان این واقعیت مایه تقویت روحیه مؤمنان، و تضعیف روحیه دشمنان، و پایان دادن به اگر و مگر منافقان بود، و نشان داد که حتی در شرائط نابرابر از نظر ظاهر، اگر پیکاری رخ دهد پیروزی از آن مؤمنان خالص است!

نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می فرماید: او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه باز داشت، و دست شما را از

آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکه من بعد ان اظفرکم علیهم و کان الله بما تعملون بصیرا .

به راستی این ماجرا مصداق روشن فتح المبین بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکر کشی کرده، و تلاش عجیبی برای در هم شکستن آنها داشته، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر که بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین توفیقی بر دشمن حاصل گردد؟!!

بدون شک ماجرای صلح حدیبیه در سراسر جزیره عربستان شکستی برای قریش، و فتحی برای مسلمین محسوب می شد که تا

آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.

جمعی از مفسران برای این آیه شاءن نزولی ذکر کرده اند، و آن اینکه:

مشرکان مکه چهل نفر را در جریان حدیبیه برای ضربه زدن به مسلمانان به طور مخفیانه بسیج کردند که با هوشیاری مسلمانان توطئه آنها نقش بر آب شد، مسلمین همگی را دستگیر کرده خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را رها کرد.

بعضی عدد آنها را ۸۰ نفر نوشته اند که از کوه تنعیم به هنگام نماز صبح، و با استفاده از تاریکی می خواستند به مسلمانان یورش برند. بعضی نیز گفته اند در آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه درخت نشسته بود تا پیمان صلح را با نماینده قریش تنظیم کند، و علی علیه السلام مشغول نوشتن بود، ۳۰ نفر از جوانان مکه با اسلحه به او حمله ور شدند که به طرز معجزه آسایی توطئه آنها خنثی گشت، و همگی دستگیر شدند و حضرت آنها را آزاد فرمود.

مطابق این شاءن نزول جمله من بعد ان اظفرکم علیهم اشاره بر پیروزی بر این گروه است، در حالی که مطابق تفسیر سابق منظور پیروزی کلی لشکر اسلام بر کل مشرکان است، و این با مفاد آیه سازگارتر است. قابل توجه اینکه قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد: نخست اینکه: مکه کانون قدرت دشمن بود، و قاعدتا می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند، و به مسلمانان حمله ور می شدند، و به اصطلاح آنها مسلمانان را در آسمان جستجو می کردند وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنها را گرفت!

دیگر اینکه: مکه حرم امن خدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می شد از یکسو احترام حرم خدشه دار می گشت و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد، که آنها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را در هم شکسته اند، و لذا یکی از نعمتهای بزرگ خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آنهم بدون خونریزی بود.

در آخرین آیه مورد بحث به نکته دیگری در ارتباط با مساءله صلح حدیبیه و فلسفه آن اشاره کرده، می فرماید: آنها دشمنان شما کسانی هستند که کافر شدند، و شما را از زیارت مسجدالحرام بازداشتند، و قربانیهای شما را از اینکه به محل قربانگاه برسد مانع شدند هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجدالحرام و الهدی معکوفان بیلغ محله.

یک گناه آنها کفرشان بود، و گناه دیگر اینکه شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند، و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد، و جلوگیری از آن از بزرگترین گناهان است، همانگونه که قرآن در جای دیگر می گوید: و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمہ: چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی باز دارد؟! بقره - ۱۱۴

این گناهان ایجاب می کرد که خداوند آنها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.

اما چرا چنین نکرد؟ ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته، می فرماید: و اگر به خاطر این نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین می رفتند و از این راه عیب و عاری بدون اطلاع دامان شما را می گرفت خداوند هرگز مانع این

جنگ نمی شد، و شما را بر آنها مسلط می ساخت تا کیفر خود را ببینند و لو لا رجال مؤ منون و نساء مؤ منات لم تعلموهم ان تطؤ هم فتصیبکم منهم معرةً بغیر علم.

این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده، و در مکه مانده بودند.

اگر مسلمانان به مکه حمله می کردند جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می افتاد، و زبان مشرکان باز می شد، و می گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می کند و نه حتی به پیروان و موافقان، و این عیب و عار بزرگی بود.

بعضی نیز گفته اند مراد از این عیب لزوم کفاره و دیه قتل خطا است، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

معرة از ماده عر بر وزن شر و عر بر وزن حر در اصل به معنی بیماری جرب، یکنوع عارضه شدید پوستی است، که عارض بر انسان یا حیوانات می شود، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می رسد اطلاق شده است. سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: هدف این بود که خداوند هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند لیدخل الله فی رحمته من یشاء.

آری خدا می خواست مؤ منان مستضعف مکه مشمول رحمت او باشند، و صدمه ای به آنها نرسد. این احتمال نیز داده شده که یک هدف از صلح حدیبیه این بود که گروهی از مشرکان که قابل هدایت بودند، هدایت شوند و وارد رحمت خدا گردند.

تعبیر به من یشاء هر کس را بخواهد به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می گیرد، و حکیم بدون دلیل اراده ای نمی کند، و بحساب کاری انجام نمی دهد.

و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می افزاید: اگر صفوف مؤ منان از کفار در مکه جدا می شد و بیم از میان رفتن مؤ منان مکه نبود ما کافران را به عذاب دردناکی مجازات می کردیم و آنها را با دست شما سخت کیفر می دادیم لو تزیلوا لعذبا الذین کفروا منهم عذابا الیما.

درست است که خداوند می توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنائی انجام کارها از طریق اسباب عادی است.

تزیلوا از ماده زوال در اینجا به معنی جدا گشتن و متفرق شدن است.

از روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه، کفار را مجازات نکرد.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: کسی از امام علیه السلام سؤال کرد: مگر علی علیه السلام در دین خداوند قوی و با قدرت نبود؟ امام علیه السلام فرمود: آری قوی بود، عرض کرد پس چرا بر اقوامی از افراد بی ایمان و منافق مسلط شد اما آنها را از میان نبرد؟ چه چیز مانع بود؟.

فرمود: یک آیه در قرآن مجید!

سؤال کرد کدام آیه؟

فرمود: این آیه که خداوند می فرماید: لو تزیلوا لعذبا الذین کفروا منهم عذابا الیما: اگر آنها جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم.

سپس افزود: انه كان لله عزوجل ودائع مؤمنون في اصلاص قوم كافرين و منافقين ، و لم يكن على عليه السلام ليقتل الالباء حتى تخرج الودائع!...و كذلك

قائمننا اهل البيت لن يظهر ابدا حتى تظهر ودايع الله عزوجل:

خداوند ودیعه های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت ، و علی علیه السلام هرگز پدران را نمی کشت تا این ودایع ظاهر گردد...و همچنین قائم ما اهل بیت علیهم السلام ظاهر نمی شود تا این ودایع آشکار گردد. یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان را می پذیرند و به خاطر آنها پدران را از مجازات سریع معاف می کند.

این معنی را قرطبی به عبارت دیگری در تفسیرش آورده است.

مانعی ندارد که آیه فوق هم اشاره به اختلاط مؤمنان مکه با کفار باشد، و هم مؤمنانی که در صلب آنها قرار داشتند.

### آیه و ترجمه

اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فأنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و  
ألزمهم كلمة التقوى و كانوا اءحق بها و اءهلها و كان الله بكل شيء عليم ۲۶

### ترجمه:

- ۲۶ به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و در مقابل خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود، و آنها را به تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل و محل آن بودند، و خداوند به هر چیز عالم است.

تفسیر:

تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سد راه کفار!

در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای حدیبیه تعقیب می شود، و صحنه های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می کند. نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده ، می گوید : بخاطر بیاورید هنگامی که کافران در دلهای خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية

و بخاطر آن مانع ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت ؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند؟

این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه حدیبیه نام خدا را به صورت بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند، بیاورند، با اینکه آداب و سنن آنها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می دید مزاحم او نمی شد. آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنتهای خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت کشیدند و چنین است اثرات مرگبار حمیتهای جاهلیت !

حمیت در اصل از ماده حمی بر وزن حمد به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید، و به همین دلیل به حالت تب حمی بر وزن کبری گفته می شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و تعصب خشم آلود نیز حمیت می گویند.

این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصا در میان اقوام جاهلی فراوان است، و سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای آنها می شود.

سپس می افزاید: در مقابل آن خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود فانزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین.

این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود، آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشمشان را فرو نشاند، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله بسم الله الرحمن الرحیم که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و بجای آن بسمک اللهم که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند، و حتی لقب رسول الله را از کنار نام گرامی محمد صلی الله علیه و آله حذف کنند.

و حاضر شدند که برخلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان حدیبیه به سوی مدینه بازگردند، و شترهای خود را برخلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به در آیند.

آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات صبر و شکیبائی به خرج دهند، در صورتی که اگر حمیت جاهلیت بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله ور سازد.

آری فرهنگ جاهلیت دعوت به حمیت و تعصب و خشم جاهلی می کند، ولی فرهنگ اسلام به سکینه و آرامش و تسلط بر نفس

سپس می افزاید: خداوند آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته تر و اهل و محل آن بودند و الزمهم کلمه التقوی و کانوا احق بها و اهلها.

کلمه در اینجا به معنی روح است، یعنی خداوند روح تقوا را بر دلهای آنها افکند، و ملازم و همراهشان ساخت. چنانکه در آیه ۱۷۱ سوره نساء درباره عیسی علیه السلام می خوانیم: انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه: مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه او است، و روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود.

بعضی نیز احتمال داده اند که مراد از کلمه تقوا دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤمنان داده بود.

ولی مناسب همان روحیه تقوا است که جنبه تکوینی دارد، و زائیده ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است.

لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرامی اسلام نقل شده کلمه تقوا به لا اله الا الله و در

روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده به ایمان تفسیر شده است.

در یکی از خطبه های پیغمبر گرامی صلی الله علیه و آله می خوانیم: نحن کلمه التقوی و سیل الهدی: مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت.

شبهه همین معنی از امام علی ابن موسی الرضا علیهم السلام نیز نقل شده که فرمود: ونحن کلمه التقوی و العروۃ الوثقی: مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی.

روشن است که ایمان به نبوت و ولایت مکمل ایمان به اصل توحید و معرفه الله است چرا که آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند.

به هر حال، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزانند. زیرا می گوید: مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن.

بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و نادان و بت پرست، جز حمیت جاهلیت انتظار نمی رفت، ولی از مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود. آنچه از آنها انتظار می رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سد نیرومند را بشکنند، و جنجالی بر پا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر صلی الله علیه و آله همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت.

در پایان آیه می فرماید: و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست و کان الله بکل شیء علیم.

او هم نیت سوء کفار را می داند، و هم پاکدلی مؤمنان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می کند، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسلط می سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگیهایشان مشمول لطف و رحمت خود می سازد، و یا خشم و غضبش!

نکته:

حمیت جاهلیت چیست؟

گفتیم حمیت در اصل از ماده حمی به معنی حرارت است، و سپس در معنی غضب، و بعدا به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است.

این واژه گاه در همین معنی مذموم توأم با قید جاهلیت، یا بدون آن و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب

در امور مثبت و سازنده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست عنصر و سرکش می فرماید: منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت... اما دین یجمعکم و لا حمیه تحمشکم: گرفتار مردمی شده ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی کنند، و اگر

دعوتشان کنم اجابت نمی کنند... آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را بخشم آورد؟ و به انجام وظائف وادارد.

ولی غالبا در همان معنی مذموم به کار رفته است، چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه بارها روی این

معنی تکیه کرده است ، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران بود، می فرماید: صدقه به ابناء الحمیة و اخوان العصبیة و فرسان الکبر و الجاهلیة : او را فرزندان نخوت و حمیت ، و برادران عصیت ، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند .  
و در جای دیگر همین خطبه ، به هنگامی که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر می دارد، می فرماید: فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیة و احقاد الجاهلیة ، فانما تلك الحمیة تكون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نزغاته و نفتاته !: شراره های تعصب و کینه های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائنات و نخوت و وسوسه شیطان است .

به هر حال ، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است ، پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند. و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می دهد.

اصولا انتقال سنتهای غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین حمیت جاهلیت صورت می گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز غالبا از همین رهگذر است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که وقتی از حضرت درباره عصبیت سؤال کردند، فرمود:  
العصبیة التی یاءثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا عن خیار قوم آخرین و لیس من العصبیة ان یحب الرجل قومه و لکن من العصبیة ان یعین قومه علی الظلم : تعصبی که موجب گناه است این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست ، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند .  
بهترین راه مبارزه با این خوی زشت ، و طریق نجات از این مهلکه بزرگ ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است.

در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده ، آنجا که در نقطه مقابل آن ، از مؤمنانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوی هستند، بنابراین آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است ، حمیت جاهلیت نیست ، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوی نیست !.

## آیه و ترجمه

لقد صدق الله رسوله الرءى بالحق لتدخلن المسجد الحرام إن شاء الله امنين محلقين رؤى سكهم ومقصرين لا تخافون  
فعلما ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا ۲۷

## ترجمه:

۲۷- خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می

شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید و در این تاخیر حکمتی بود و قبل از آن فتح نزدیکی برای شما قرار داد.

تفسیر:

رؤ یای صادقه پیامبر صلی الله علیه و آله

این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان حدیبیه را ترسیم می کند، ماجرا این بود:

پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتار شک و تردید شدند، که مگر رؤ یای پیامبر

هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم؟ پس چه شد این وعده؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤ یا همین امسال تحقق خواهد یافت؟

آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تاءکید کرد که این رؤ یای صادقه بوده و چنین مسأله حتمی و قطعی و انجام شدنی است.

می فرماید: خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود لَقَدْ صدَقَ اللهُ رَسُوْلَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ. سپس می افزاید: به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت، و در حالی که سرهای خود را تراشیده، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده اید، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللهُ آمِنِينَ محلقین رؤ سکم و مقصرین لا تخافون.

ولی خداوند چیزهایی می دانست که شما نمی دانستید فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا.

و در این تاءخیر حکمتی بود و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.

در این آیه نکاتی جلب توجه می کند:

- ۱ با توجه به اینکه لام در لَتَدْخُلَنَّ لام قسم و نون در آخر آن برای تاءکید است این یک وعده قطعی الهی نسبت به آینده، و پیشگویی معجز آسای صریحی است از انجام مراسم عمره، در نهایت امنیت، و چنانکه خواهیم گفت درست در سال آینده، در همان ماه ذی القعدة، این پیشگویی به واقعیت پیوست، و مسلمانان مراسم عمره را به همین صورت انجام دادند.
- ۲ جمله ان شاء الله در اینجا ممکن است یکنوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند، و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.

و نیز ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای این موفقیت توفیق زیارت خانه خدا در آینده نزدیک قرار داده، و آن



باقیمانده بر خط توحید و سکینه و تقوی است.

و نیز ممکن است اشاره به نفراتی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی شوند، و جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

۳- تعبیر به فتحاً قریباً به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به همان صلح حدیبیه است که قرآن آن را فتح مبین نامیده، و می دانیم همین فتح زمینه ساز ورود به مسجدالحرام در سال بعد شد.

در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به فتح خیبر می دانند.

البته کلمه قریباً تناسب بیشتری با فتح خیبر دارد زیرا فاصله کمتری

با تحقق عینی این خواب داشت.

از این گذشته در آیه ۱۸ همین سوره که سخن از بیعت رضوان می گوید آمده است فانزل السکینه علیهم و انا بهم فتحاً قریباً و چنانکه گفتیم و اکثر مفسران عقیده دارند که منظور فتح خیبر است، قرائن موجود در آیه نیز حکایت از همین می کند، و با توجه به اینکه آیه مورد بحث هماهنگ با آن می باشد به نظر می رسد که هر دو به یک معنی اشاره می کنند.

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز به همین معنی اشاره شده است.

۴- جمله محلقین رؤسکم و مقصرین در حالی که سرها را تراشیده اید و ناخنها را گرفته اید اشاره به یکی از آداب مراسم عمره است که تقصیر نام دارد، و به وسیله آن محرم از احرام خارج می شود، بعضی این آیه را دلیل بر تأخیر در مسأله تقصیر و خروج از احرام دانسته اند، که محرم می تواند سر را بتراند و یا ناخن خود را بگیرد، زیرا جمع میان این دو قطعاً واجب نیست.

۵- جمله فعلم ما لم تعلموا: خداوند مطالبی را می دانست که شما نمی دانستید اشاره به اسرار مهمی است که در صلح

حدیبیه نهفته بود، و با گذشت زمان آشکار شد، پایه های اسلام تقویت یافت، و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و تهمتهای جنگ طلبی مسلمانان و مانند آن برچیده شد، و مسلمین

توانستند با فراغت بال خیبر را فتح کنند، و مبلغان خود را به اطراف جزیره عربستان گسیل دارند، و پیامبر صلی الله علیه و آله نامه های تاریخی خود را برای سران بزرگ دنیای آن روز بفرستد، مطالبی که افراد عادی از آن آگاه نبودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت.

۶- در این آیه به مسأله رؤیا برخورد می کنیم، همان رؤیای صادقه پیامبر صلی الله علیه و آله که شاخه ای از وحی است، شبیه آنچه در مورد ابراهیم علیه السلام و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام آمده است صفات آیه - ۱۰۲.

شرح بیشتر درباره رؤیا و خواب دیدن را در جلد نهم در داستان یوسف صفحه ۳۱۲ به بعد مطالعه فرمائید.

۷- آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن، و از شواهد آسمانی بودن این کتاب، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است که با این قاطعیت و تائید هم خبر از ورود به مسجدالحرام و انجام مراسم عمره در آینده نزدیک می دهد، و هم فتح قریب و پیروز نزدیکی قبل از آن، و چنانکه می دانیم این هر دو پیشگویی به وقوع پیوست، داستان فتح خیبر را قبلاً شنیدید و اکنون داستان عمره القضاء را نیز بشنوید.

عمره القضاء

عمره القضاء همان عمره ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله سال بعد از حدیبیه ، یعنی در ذی القعدة سال هفتم هجرت درست یکسال بعد از آنکه مشرکان آنها را از ورود به مسجدالحرام بازداشتند به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می شد.

توضیح اینکه : طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه ، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود، و هم آنها که به خاطر کینه توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آنرا نبینند! .

در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی ظهران رسیدند، در این هنگام پیامبر یکی از یارانش را به نام محمد بن مسلمه با مقدار قابل ملاحظه اسبهای سواری ، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند شدیداً ترسیدند، و گمان کردند که حضرت صلی الله علیه و آله می خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد دهساله خود را نقض نماید، این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه و سلاحهای دیگر را به سرزمینی که یاجج نام داشت منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آنهام غلاف کرده وارد مکه شدند.

اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده گویا اقدام پیغمبر هشدار بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند .

رؤسای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه ، و در پشت بامها، و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با ابهت خاصی وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت ، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد، و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه های نیرومند و سطر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.

رویهمرفته عمره القضاء هم عبادت بود، و هم نمایش قدرت ، و باید گفت که بذر فتح مکه که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشیده شد، و زمینه را کاملاً برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت.

این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق قرارداد باید هر چه زودتر مکه را ترک گوید.

جالب اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله زن بیوه ای را از زنان مکه که با بعضی از سران معروف قریش خویشاوندی داشت به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذائی تهیه کنم ، و از شما دعوت نمایم کاری که اگر انجام می شد نقش مؤثری در نفوذ بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله در قلوب آنها داشت ، ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسماً رد کردند.

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی باللّه شهیدا ۲۸  
 محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یتبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم  
 فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التورثه و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطئه فازره فاستغلظ فاستوی  
 علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجر عظیما ۲۹

### ترجمه:

۲۸- او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده ، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد.

۲۹- محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی ، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ، این توصیف آنها در تورات است ، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده ، و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

تفسیر:

در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان!

در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مسأله مهم دیگر در ارتباط با فتح المبین یعنی صلح حدیبیه اشاره می کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است ، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ویژگیهای آنان ، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می کند.

نخست می گوید : او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی باللّه شهیدا .

این وعده ایست صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان.

یعنی اگر خداوند از طریق رؤیای پیامبر صلی الله علیه و آله به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجدالحرام می

شوید، و مراسم عمره را بجای می آورید بی آنکه کسی جرات مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت فتح

قریب پیروزی خیبر را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار

است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت.

چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است ارسله بالهدی و آئین او حق است و دین الحق و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن، و احکام فردی و اجتماعی، و قضائی، و سیاسی اسلام، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوئیهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر صلی الله علیه و آله را به خدا به طور قطع بداند.

آری منطق نیرومند اسلام، و محتوای غنی و پر بار آن، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این آئین خالص جلب و جذب کند. در اینکه منظور از این پیروزی پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است، و این امر حاصل شده است، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.

در حالی که جمعی دیگر پیروزی را به معنی غلبه ظاهری و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه یظهر نیز دلیل بر غلبه خارجی است، و به همین دلیل می توان گفت: علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته، و هم اکنون بیش از ۴۰ کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسماً در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام مهدی ارواحنا فداه تکمیل می گردد،

چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر ولا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام: در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند، مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند.!

در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه ۳۳ سوره توبه داشتیم.

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به الهدی را اشاره به استحکام عقائد اسلامی دانسته اند در حالی که دین الحق را ناظر به حقانیت فروع دین می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع.

در اینکه مرجع ضمیر در لیظهره اسلام است یا پیامبر صلی الله علیه و آله؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین.

آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله کفی بالله شهیدا اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهی الله است، و رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است، و اگر سهیل بن عمرو و امثال او حاضر نشوند عنوان رسول الله بعد از نام محمد صلی الله علیه و آله

بنویسند عرض خود می برند،

و زحمتی هم برای ما ندارند !

در آخرین آیه ترسیم بسیاری گویائی از اصحاب و یاران خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در حدیث و مراحل دیگر پیامردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.

در آغاز می فرماید : محمد فرستاده خدا است محمد رسول الله.

خواه شبیره هائی همچون سهیل بن عمرو پیسندند یا نپسندند؟ و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.

سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می کند : کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند و الذین معه اشداء علی الکفار .

و در دومین وصف می گوید : اما در میان خود رحیم و مهربانند رحماء بینهم.

آری آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان ، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان.

در حقیقت عواطف آنها در این مهر و قهر خلاصه می شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می گوید می افزاید : پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند تراهم رکعا سجدا .

این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش رکوع و سجود ترسیم شده ، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق ، و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است.

در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می کند می فرماید : آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند بینغون فضلا من الله و رضوانا .

نه برای تظاهر و ریا قدم برمی دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده ، و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس.

حتی تعبیر به فضل نشان می دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوند!! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما!

و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده می گوید : نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است سیماهم فی وجوههم من اثر السجود .

سیما در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن ، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.

به تعبیری دیگری قیافه آنها به خوبی نشان می دهد که آنها انسانهایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در

صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است.

گرچه بعضی از مفسران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی، و یا اثر خاک در محل سجده گاه تفسیر کرده اند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می کند.

بعضی نیز گفته اند: این آیه اشاره به سجده گاه آنها در قیامت است که همچون ماه به هنگام بدر می درخشد!

البته ممکن است پیشانی آنها در قیامت چنین باشد ولی آیه از وضع ظاهری آنها در دنیا خبر می دهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: هو السهر فی الصلاة: منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است که آثارش در روز در چهره آنها نمایان است.

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است.

به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: این توصیف آنها یاران محمد صلی الله علیه و آله در تورات است

ذَٰلِكَ مِثْلَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است.

ولی نباید فراموش کرد که تعبیر و الذین معه آنها که با او هستند سخن از کسانی می گوید که در همه چیز با پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.

سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی انجیل پرداخته، چنین می گوید:

توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی وامی دارد و مثلهم فی الانجیل کز عرخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوجه یعجب الزراع.

شطاء به معنی جوانه و جوجه است، جوانه هایی که از پائین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید.

آزر از ماده موازره به معنی معاونت است.

استغلظ از ماده غلظت به معنی سفت و محکم شدن است.

جمله استوی علی سوجه مفهومش این است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده توجه داشته باشید

که سوق جمع ساق است.

تعبیر یعجب الزراع یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.

جالب اینکه: در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران محمد صلی الله علیه و آله ذکر شده است جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - بر پای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب انگیز.

در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است دقت کنید.

آری آنها انسانهایی هستند با صفات والا که آنی از حرکت باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و

بارور می شود.

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند. آری آنها هرگز از پای نمی نشینند و دائما رو به جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.

سپس در دنباله آیه می افزاید: این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پربرکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود این برای آن است که کافران را به خشم آورد لیغیظ بهم الکفار.

و در پایان آیه می فرماید: خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما.

بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یکروز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.

تعبیر به منهم با توجه به این نکته که اصل در کلمه من در اینگونه موارد این است که برای تبعیض باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می دهند، و مشمول رحمت و وعده حق و اجر عظیم می شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.

معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که من در منهم در آیه فوق حتما بیانیه است، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و من را برای بیان بگیرییم قرائن عقلی را که در اینجا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت، زیرا هیچکس مدعی نیست که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل

صالح در مورد هر یک از آنها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آنها دهد، اعم از اینکه راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله و الذین معه کسانی که با او هستند مفهومی هم نشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از معه به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است.

بنابراین ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و هم نشینان پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده کنیم.

نکته ها:

- اداستان تنزیه صحابه!

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم، و بدگوئی از آنها مطلقاً ممنوع است، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که می گوید: خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است.

و همچنین به آیه ۱۰۰ سوره توبه که بعد از ذکر عنوان مهاجرین و انصار می گوید: رضی الله عنهم و رضوا عنه: خداوند از آنها خشنود، و آنها نیز از خدا خشنود شدند.

ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم، قرائن روشنی در برابر ما وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:

۱- جمله رضی الله عنهم و رضوا عنه در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار الذین اتبعوهم باحسان قرار گرفته که مفهومی شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می کنند.

همانگونه که تابعان اگر یکروز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه بدی کردن قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب درباره صحابه نیز می آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یکروز این عنوان از آنها سلب شود از دائره رضایت الهی بیرون خواهند رفت. و به تعبیر دیگر تعبیر به احسان هم در مورد تابعان است، و هم در مورد متبوعان بنابراین هر کدام از این دو، خط احسان را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.

۲- از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانی بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلائل دیگر، در همان راه گام نهاده اند. چنانکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که یارانش عرض کردند: نحن اخوانک یا رسول الله؟! قال: لا اتم اصحابی، و اخوانی الذین یاتون بعدی، آمنوا بی و لم یرونی، و قال: للعامل منهم اجر خمسين منکم، قالوا بل منهم یا رسول الله؟! قال: بل منکم! ردوها ثلاثا، ثم قال: لانکم تجدون علی الخیر اعوانا!

آیا ما برادران توئیم ای رسول خدا؟ فرمود: نه! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند.

سپس افزود: افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود: نه! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله نفی کرد سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند.

در صحیح مسلم نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده که روزی فرمود: وددت انا قد راءینا اخواننا: دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم!.



قالوا: اولسنا اخوانك يا رسول الله ؟ ! گفتند: آيا ما برادران تو نيستيم اى رسول خدا ؟!

فرمود: انتم اصحابى و اخواننا الذين لم ياتوا بعد : شما اصحاب من هستيد، اما برادران ما هنوز نيامده اند !!

عقل و منطق نيز همين را مى گويد كه ديگران كه تحت پوشش تعليمات مستمر پيامبر صلى الله عليه و آله در شب و روز نبوده اند و در عين حال همانند ياران پيامبر صلى الله عليه و آله يا بيش از آنها ايمان و عمل صالح داشته اند برترند. - ۱۳ اين سخن از نظر تاريخى نيز بسيار آسيب پذير است چرا كه بعضى از صحابه را مى بينيم كه بعد از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله و يا حتى در عصر خود او راه خطا پيمودند.

ما چگونه مى توانيم كسانى را كه آتش جنگ جمل را افروختند و آنهمه

مسلمانان را به كشتن دادند و بر روى خليفه به حق پيامبر صلى الله عليه و آله شمشير كشيدند از گناه تبرئه كنيم ؟!

يا كسانى كه در صفين و نهروان اجتماع كردند و سر به شورش در برابر وصى و جانشين پيامبر صلى الله عليه و آله و برگزيده مسلمين برداشتند، و خونهاى بى حساب ريختند، مشمول رضاى خدا بدانيم ، و بگوئيم گرد و غبار عصيان نيز بر دامن آنها ننشسته است ؟!

و از اين عجيبتر عذر كسانى است كه تمام اين مخالفتها را به عنوان اينكه آنها مجتهد بودند و مجتهد معذور است توجيه مى كنند!

اگر بشود چنين گناهان عظيمى را به وسيله اجتهاد توجيه كرد ديگر هيچ قاتلى را نمى توان ملامت نمود، و يا حدود الهى را درباره او اجرا كرد، چرا كه ممكن است اجتهاد كرده باشد.

و به تعبير ديگر در ميدان جمل يا صفين و يا نهروان دو گروه در مقابل هم ايستادند كه قطعا هر دو بر حق نبودند چرا كه جمع بين ضدین محال است، با اين حال چگونه مى توان هر دو را مشمول رضاى خدا دانست، در حالى كه مسأله از مسائل پيچيده و مشكلى نبود كه تشخيص آن ممكن نباشد؟ زيرا همه مى دانستند على عليه السلام يا بر طبق نص پيامبر صلى الله عليه و آله و يا با انتخاب مسلمين خليفه بر حق او است، در عين حال بر روى او شمشير كشيدند، اين كار را چگونه مى توان از طريق اجتهاد توجيه كرد؟!

چرا شورش اصحاب رده را در زمان ابوبكر از طريق اجتهاد توجيه نمى كنند و رسما آنها را مرتد مى شمردند، اما

شورشيان جمل و صفين و نهروان را مبراى از هر گونه گناه مى دانند؟!

به هر حال به نظر مى رسد كه مسأله تنزيه صحابه به طور مطلق يك حكم سياسى بوده كه گروهى بعد از پيامبر صلى الله عليه و آله براى حفظ موقعيت خود روى آن

تكيه كردند، تا خود را از هر گونه انتقادى مصون و محفوظ دارند و اين مطلبى است كه نه با حكم عقل مى سازد، و نه با تواريخ مسلم اسلامى، و شعري است كه ما را در قافيه خود گرفتار خواهد كرد.

چه بهتر كه ما در عين احترام به صحابه رسول الله صلى الله عليه و آله و كسانى كه همواره در خط او بودند معيار قضاوت درباره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانشان از آغاز تا انجام در نظر بگيريم، همان معيارى كه از قرآن استفاده كرده ايم و همان معيارى كه خود پيامبر صلى الله عليه و آله يارانش را با آن مى سنجيد.

- ۲ محبت متقابل اسلامى

در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تاء کید فراوانی روی اصل رحماء بینهم دیده می شود. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: المسلم اخو المسلم، لا یظلمه و لا یخذله، و لا یخوفه، و یحق علی المسلم الاجتهاد فی التوصل، و التعاون علی التعاطف، و المواساة لاهل الحاجة، و تعاطف بعضهم علی بعض، حتی تکونوا کما امرکم الله عز و جل: رحماء بینکم، متراحمین، مغتمین لما غاب عنکم من امرهم، علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله:

مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و نسبت به یکدیگر مهربان باشند، تا مطابق گفته خداوند رحماء بینهم نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید، و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آنگونه که انصار در عصر رسول الله بودند. ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤثر این آیه و ویژگیهایی که برای مؤمنان راستین و یاران رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آنچنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آنچنان نکردند!

گاه با کفار آنچنان پیوند دوستی می بندند که گوئی برادرانی از یک اصل و نسبند. نه خبری از آن رکوع و سجود است، و نه آن نیت پاک و ابتغاء فضل الله و نه آثار سجود در چهره ها نمایان، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن.

و عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم؟ باز حمیتهای جاهلیت مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.

خداوند! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگیهای اخلاقی یاران راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم.

بار الها! شدت در مقابل دشمنان محبت در برابر دوستان، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما. پروردگارا! از تو فتح مبینی می خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر

بیشتر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم هر روز قلوب تازه ای را در تسخیر اسلام در آوریم، و کشور تازه ای از کشور دلها را فتح نمائیم آمین یا رب العالمین.